

درس اول:
نگاه کلی به مکتب های فلسفی



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مباحث مقدماتی

□ فلسفه ریشه یونانی دارد و مصدر جعلی عربی فیلسوفیا است.
فیلو = دوست داری، سوفیا = دانایی.

قبل از سقراط عده‌ای به نام سوفیست (دانشمند) وجود داشتند که مقیاس حقیقت را ادراک انسان می‌دانستند و به این وسیله مغالطه می‌کردند، کم‌کم سوفیست معنای خود را از دست داد و معنای مغالطه کار، گرفت .

سفسطه مصدرر جعلی سوفیست است ؛ به معنای مغالطه کاری.
سقراط به دلیل تواضع و به خاطر جلوگیری از هم ردیف شدن با سوفیست‌ها خود را فیلسوف (دوستدار دانایی) نامید فیلسوف رفته‌رفته به معنای دانشمند استفاده می‌شد پس فلسفه به معنای دانش است.

□ فلسفه در اصطلاح مسلمانان
مسلمانان این اصطلاح را از یونان گرفتند صیغه عربی از آن ساختند و آن را در مورد مطلق دانش های عقلی به کار بردند.

فلسفه (علوم عقلی)

عملی

نظری

سیاست
مدن

تدبیر منزل

اخلاق

طبیعیات

ریاضیات

الهیات

موسیقی

هیئت

هندسه

حساب

به معنی
الاخص

به معنی
الاعم

روش های فکری اسلامی در باب هستی شناسی و جهان بینی

نام مکتب	وجه تسمیه	نماینده مکتب و کتاب های او	روش مکتب	هدف
فلسفه مشاء	از مشی به معنای رونده گرفته شده (پیروان ارسطو)	ابن سینا شفا-اشارات و تنبیات- نجات -دانشنامه علایی-مبدأ و معاد	استدلال و برهان عقلی	کشف حقیقت
فلسفه اشراق	از اشراق به معنای تابش نور (پیروان افلاطون)	شهاب الدین سهروردی حکمة الاشراق- مطارحات-تلویحات- عقل سرخ-هیاکل نور	استدلال و برهان عقلی-مجاهده و تزکیه نفس	کشف حقیقت
روش سلوکی عرفانی	-----	محبی الدین عربی فتوحات مکیه-فصوص الحکم	مجاهده و تزکیه نفس	رسیدن به حقیقت
روش کلامی	-----	خواجه نصیر الدین طوسی تجرید العقاید	استدلال و برهان عقلی	کشف حقیقت

نادرستی استناد فلسفه اشراقی به افلاطون

- اگرچه بین ارسطو و افلاطون اختلاف نظرهایی وجود داشته (نظریه مثل ، حدوث و قدم نفس، حقیقت علم) اما اینکه ما افلاطون و ارسطو را دارای دو روش اشراقی و روش استدلالی بدانیم قابل مناقشه است. به چند دلیل

- مسائل عمده مورد اختلاف اشراقیون و مشائیین که امروزه در فلسفه اسلامی مطرح است یک سلسله مسائل جدید کلامی است و ربطی به افلاطون و ارسطو ندارد مانند مسائل ماهیت و وجود، جعل، ترکیب، قاعده امکان اشرف و...

- بسیار محل تردید است که افلاطون طرفدار سیر و سلوک معنوی و مجاهدت و مشاهده قلبی بوده باشد و معلوم نیست که افلاطون در زمان خودش به عنوان یک فرد اشراقی شناخته می شده است.

- شیخ اشراق تحت تاثیر عرفا روش اشراقی را انتخاب کرده است و آمیختن اشراق و استدلال ابتکار خود است و برای اینکه نظریه او مقبول باشد فلاسفه قدیم را دارای همین مشرف معرفی کرده شیخ اشراق هیچگونه سندی در این موضوع به دست نمی دهد .

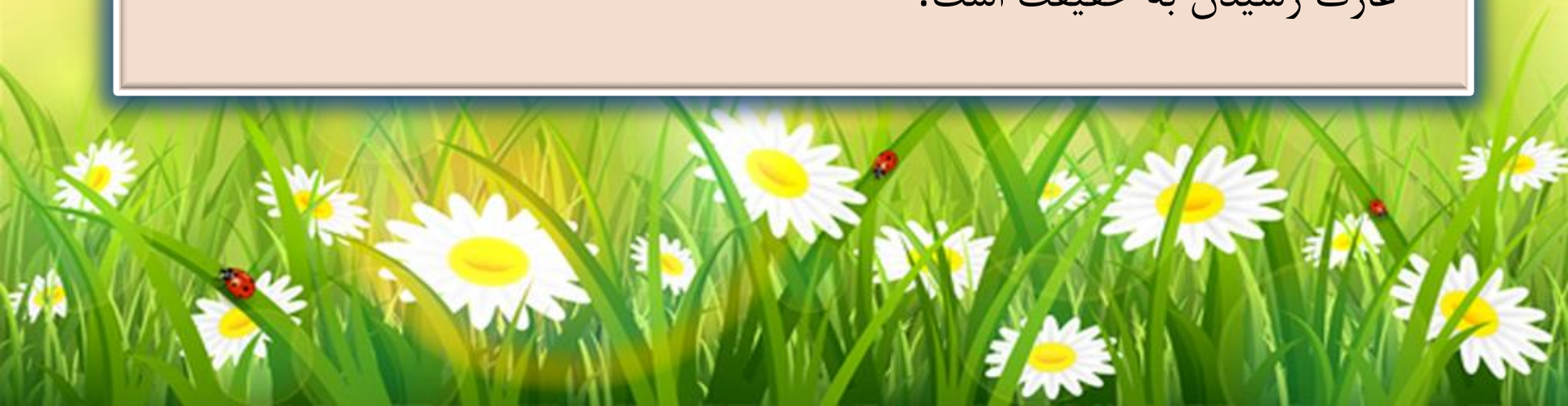
مقایسه روش سلوکی عرفانی و روش فلسفه اشراق

□ وجه اشتراک:

- تکیه بر اصلاح و تهذیب و تصفیه نفس.

□ وجه اختلاف:

- عارف استدلال را به طور کلی طرد می کند. ولی فیلسوف اشراقی آن را حفظ می کند و فکر و تصفیه را به کمک یکدیگر می گیرد.
- هدف فیلسوف اشراقی مانند هر فیلسوف دیگری کشف حقیقت است ، ولی هدف عارف رسیدن به حقیقت است.



مقایسه روش استدلالی کلامی با روش فلسفی مشاء

□ وجه اشتراک:

- روش هر دو استدلال عقلی است.

□ وجه اختلاف:

- اصول و مبادی عقلی که متکلمین بحث‌های خود را از آنجا آغاز می‌کنند با اصول و مبادی عقلی که فلاسفه بحث خود را از آنجا آغاز می‌کنند متفاوت است. یکی از مهمترین اصولی که متکلمین به کار می‌برند حسن و قبح است (معتزله: حسن و قبح عقلی، اشاعره: حسن و قبح شرعی) ولی فلاسفه اصل حسن و قبح را یک امر اعتباری و بشری می‌دانند که در جدل قابل استفاده است نه در برهان. فلاسفه کلام را حکمت جدلی می‌دانند نه حکمت برهانی.
- متکلم برخلاف فیلسوف خود را متعهد به دفاع از حریم اسلام می‌داند. بحث فلسفی یک بحث آزاد است و هدفش قبلاً تعیین نشده که از چه عقیده ای دفاع کند ولی هدف متکلم قبلاً تعیین شده است.

اقسام روش های کلامی

□ روش کلامی معتزلی: نظام قاضی عبدالجبار، جاحظ،

□ روش کلامی اشعری: ابوالحسن اشعری غزالی فخرالدین رازی

□ روش کلامی شیعی: خاندان نوبختی حکم شیخ مفید سید مرتضی خواجه
نصیرالدین طوسی.



حکمت متعالیه

□ **بنیان گذار:** از تلاقی چهار جریان یاد شده حکمت متعالیه به وجود آمد که پایه گذار آن صدرالمتألهین شیرازی بود. کلمه "حکمت متعالی" به وسیله بوعلی در اشارات به کاررفته است ولی فلسفه بوعلی به این نام معروف نشد.

□ **روش حکمت متعالیه:** مکتب صدر المتألهین از لحاظ روش شبیه مکتب اشراق است؛ یعنی کشف و شهود همراه با استدلال و برهان. ولی از نظر اصول و استنتاجات متفاوت است.

□ **ویژگی های حکمت متعالیه:** بسیاری از مسائل مورد اختلاف مشاء و اشراق یا مسائل مورد اختلاف فلسفه و عرفان یا فلسفه و کلام برای همیشه حل شده است. فلسفه صدرا یک فلسفه التقاطی نیست بلکه یک نظام خاص فلسفی است که هرچند روش های فکری گوناگون اسلامی در پیدایش آن موثر بوده اند اما آن را یک نظام فکری مستقل باید بدانیم.

□ **آثار ملاصدرا:** الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة، الشواهد الربوبیة، مبدأ و معاد، عرشیه.

مراحل سلوک عرفانی:

1) سفر من الخلق الی الحق:

در این مرحله کوشش سالک این است که از طبیعت عبور کند و عالم ماوراء طبیعی را پشت سر بگذارد تا به حق برسد و بین او حق حجابی نباشد.

2) سفر بالحق فی الحق:

در این مرحله بعد از آنکه سالک حق را از نزدیک شناخت به کمک او به سیر در شئون و کمالات و اسماء و صفات او می پردازد.

3) سیر من الحق الی الخلق بالحق:

سالک در این مرحله به خلق و میان مردم برمی گردد اما بازگشتن به معنی جدا شدن و دور شدن از ذات حق نیست. ذات حق را با همه چیز و در همه چیز می بیند.

4) سیر فی الخلق بالحق:

در این مرحله سالک به ارشاد و هدایت مردم به دستگیری مردم و رساندن آنها به حق می پردازد.

مراحل سلوک فکری فلسفی:

1) سفر من الخلق الی الحق:

مسائلی که پایه و مقدمه بحث توحید و در حقیقت سیر فکر ما است از خلق به حق (امور عامه فلسفه)

2) سفر بالحق فی الحق:

مباحث توحید و خداشناسی و صفات الهی

3) سیر من الحق الی الخلق بالحق:

مباحث افعال باری عوالم کلی وجود

4) سیر فی الخلق بالحق:

مباحث نفس و معاد

درس دوم:
تعريف ، موضوع و غايت فلسفه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



فایده تعریف :

دانشجو نسبت به مسائل آن علم ذهنیت روشنی پیدا می کند و می داند در صدد آموختن چه مطالبی است و دورنمای روشنی نسبت به مطالب آن موضوع به دست می آورد.

تعریف حکمت الهی:

علمی است که از احوال موجود به ماهو موجود بحث می کند موجود از آن جهت که موجود است (موجود مطلق) نه از آن جهت که تعیین خاص دارد.

□ احکام موجودات:

- احکام مربوط به موجود از آن جهت که قالب و شکل خاص دارد (در علوم تجربی بحث می شود)
- احکامی که مربوط به اصل تحقق و موجودیت است (در فلسفه بحث می شود)

□ تفاوت فلسفه با علوم تجربی:

در علوم تجربی از احوال موجوداتی بحث می شود که تعیین خاصی به خود گرفته اند و آن احوال در واقع به همان تعیین خاص مربوط می شود. مثلاً در گیاه شناسی احوال مربوط به تعیین نباتی بحث می شود. در فلسفه سخن از احوال و عوارضی است که هستی از آن جهت که هستی است دارا می باشد.

تعریف موضوع :

موضوع یک علم چیزی است که در آن علم از عوارض ذاتی آن بحث می کند. عرض ذاتی در مقابل عرض غریب امری است که بدون واسطه بر موضوع خود عارض می شود خواه آن امر اعم از موضوع یا اخص از موضوع یا مساوی آن باشد.

فایده موضوع:

- موضوع یک علم محور مسائل آن علم است و لذا نقش عمده‌ای در تعریف آن علم ایفا می کند. مثلا حساب علمی است که درباره عدد گفت‌وگو می کند. محور شناسایی یک علم موضوع آن است .
- بهترین ملاک برای شناسایی و تمایز علوم از یکدیگر موضوع آن است.

موضوع حکمت الهی :

موجود مطلق
بحث از عوارض ذاتی وجود مثل وحدت، وجوب و امکان، فعلیت و ...

غایت حکمت الهی از منظر

علامه طباطبایی:

- شناخت موجودات به نحو کلی علیت و معلولیت ، قوه، فعل
- تشخیص موجود حقیقی از غیر حقیقی
- شناخت علل عالیه وجود

غایت دیگر حکمت الهی

ارائه یک جهان بینی صحیح و متقن

فایده غایت:

غایت یک علم نتیجه یا نتایجی است که بر آموختن آن علم مترتب می شوند .
نخستین چیزی که با آموختن یک علم عاید انسان می گردد آگاهی نسبت به حقایق و اضافه شدن اطلاعات است؛ مثلاً غایت منطق صیانت اندیشه از خطا و لغزش است.

درس سوم :
ضرورت فلسفه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ضرورت فلسفه

انسان مدرن با وجود پیشرفت شگرف در زمینه های تجربی و صنعتی در حل مسائل بنیادین جهان بینی که پایه اصلی زندگی انسان را تشکیل می دهند ناتوان است، برخی تنها به ارضای غرایز حیوانی پرداخته اند و در گرداب غفلت غوطه ور شده اند و برخی در حل آنها وا مانده اند و پوچ گرا شده اند .

انسان واقعی کسی است که نخست عقل خود را در راه شناخت هستی و حل مسائل بنیادین آن به کار بگیرد و بفهمد کیست؟ از کجا آمده؟ و به کجا خواهد رفت؟ آنگاه بر اساس شناخت این « هست ها » به شناخت راه صحیح برای رسیدن به هدف نهایی یعنی شناختن «بایدها» پردازد و تمام آن راه را بپیماید.

سعادت آدمی و رسیدن به کمال انسانی مرهون دستاوردهای فلسفه است.

شبهه اول:

جهان بینی ها منحصر در فلسفه نیست جهان بینی های دیگری مانند جهان بینی علمی جهان بینی دینی و جهان بینی عرفانی نیز وجود دارد.

□ پاسخ:

□ جهان بینی علمی (جهان بینی به دست آمده از حس و تجربه) نداریم چون علوم تجربی عهده دار بررسی حوزه های خاص و جزئی و محدود پدیده های عالم هستند و هر یک از علوم تجربی را که مورد بررسی قرار دهیم متوجه می شویم که پیرامون حوزه ای خاص صحبت می کنند که از انضمام آنها نمی توان به یک جهان بینی کلی دست یافت. به علاوه اثبات پدیده هایی مانند وجود روح و امور مجرد در حوزه بررسی علوم تجربی نیست.

□ جهان بینی دینی (جهان بینی به دست آمده از راه وحی و دین و آموزه های دینی) در صورتی کارساز است که ما دین حق را شناخته باشیم و این شناخت متوقف بر شناختن پیامبر و خدای متعال است ما نمی توانیم با استناد به محتوای وحی خدا را ثابت کنیم.

□ درجهان بینی عرفانی (جهان بینی به دست آمده از راه کشف و شهود و سیر و سلوک) هم پیمودن راه سیر و سلوک متوقف بر شناخت قبلی است. سیروسلوک راهی برای کشف حقیقت می باشد اول باید بدانیم حقیقتی هست و سپس به سراغ آن برویم و این امر متوقف بر شناخت خدای متعال و راه صحیح سیر و سلوک است که بر اساس اصول فلسفی اثبات می شود.

شبهه دوم:

مباحث فلسفه بسیار پیچیده و گسترده است و امیدی نداریم که به پایان مباحث آن برسیم.

□ پاسخ:

امید به حل مسائل فلسفه کمتر از امید به نتایج تلاش های علمی دانشمندان در کشف اسرار علمی طبیعت نیست.

(ارزش احتمال = مقدار احتمال * مقدار محتمل) چون مقدار محتمل در اینجا سعادت بی نهایت انسان در جهان ابدی است مقدار احتمال هر قدر ضعیف باشد باز هم ارزش احتمال در فلسفه بیشتر از ارزش احتمال موفقیت در هر راهی است که نتیجه آن محدود و متناهی باشد.

شبهه سوم:

اگر فلسفه ارزشمند بود دانشمندان زیادی با آن مخالفت نمی کردند و روایات آن رانکوهش نمی کردند.

□ پاسخ:

مخالفت با فلسفه انگیزه‌های مختلفی داشته :

- عدم آشنایی با مباحث فلسفی .
- مخالفت با برخی از آرا و مکاتب فلسفی رایج در آن زمان ها.
- نکوهش روایات ناظر بر فلسفه رایج در آن زمان بوده نه اینکه تفکر فلسفی مورد رد قرار بگیرد چرا که آیات قرآن مشتمل بر تفکرات فلسفی و دلیل و برهان و منطق است.

شبهه چهارم:

چون مباحث فلسفه در قرآن کریم و روایات مطرح شده پس ما از طرح مباحث فلسفی بی‌نیاز هستیم.

□ پاسخ:

- وجود مباحث فلسفی در قرآن و سنت ماهیت آنها را عوض نمی‌کند
- استخراج مباحث فلسفی و تنظیم آنها مانعی ندارد.
- شبهاتی که در کتاب و سنت مطرح شده مربوط به دوران خاص خودش بوده که برای پاسخگویی به شبهات نو کافی نیست.



شبهه پنجم:

وجود اختلاف بین فلاسفه بهترین دلیل بر نقص فلسفه است.

□ پاسخ:

این اختلاف در تمامی مسائل نظری هر علمی وجود دارد. وجود اختلافات باعث پویایی علم شده و انگیزه دانشمندان را برای تلاش و کوشش بیشتر می کند.



درس چهارم :
امکان شناخت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



تاریخچه بحث معرفت شناسی

معرفت شناسی یک رشته خاص پیرامون موضوع معرفت در خود علم است .

بعد از رنسانس اندیشمندان توجهشان به خود علم معطوف شد و سوالاتی در این زمینه مطرح کردند و تلاش کردند که به آنها پاسخ داده شود. اینکه چه چیزهایی را می توانیم بشناسیم؟ آیا قادر هستیم تمام هستی را بشناسیم؟ آیا آگاهی های ما صحیح است؟ آیا مطابق با واقع است؟ ابزارهای شناخت ما چیست؟ و سوال هایی از این قبیل.

اولین کسانی که این پرسش ها را مطرح کردند و به آن جواب منفی دادند سوفسطائیان یونان بودند در پی آنها سقراط، افلاطون و ارسطو در پاسخ به این سوالات تلاش کردند و مباحث معرفت شناسی شکل گرفت.

بعد از رنسانس و پیدایش موج شک گرایی به طور جدی مباحث معرفت شناسی در غرب مطرح شد دکارت و کانت در بررسی و حل آن تلاش کردند.

معرفت شناسی دغدغه ذهنی فلاسفه مسلمان نبوده و به صورت ضمنی در فلسفه اسلامی مطرح می شده ولی پرسش هایی که گفتیم در بخش های مختلف فلسفه اسلامی بررسی شده است.

تعریف علم:

هنگامی که انسان با جهان پیرامون خود رابطه برقرار می کند دارای حالتی می شود که آن را علم و ادراک می نامند . مثلاً وقتی شخصی را تا حالا تا به حال ندیده ایم میبینیم احساس می کنیم چیزی در ما به وجود آمده که قبلاً وجود نداشت تصویری از آن شخص در ذهن ما ایجاد می شود که این حالت را علم و ادراک می گویند.

انواع علم :

علم حصولی: علمی است که در آن میان عالم و معلوم واسطه ای وجود دارد و این واسطه همان صورت ذهنی است تصویر اشیا که در ذهن ماست و به آنها علم داریم.

علم حضوری: علمی است که در آن میان عالم و معلوم واسطه ای نیست و معلوم بدون واسطه در نزد شخص حاضر است . علم ما به شادی، غم، شک، فکر، ویژگی این علم چنین است که آنها را بدون واسطه درک می کنیم.

تعریف معرفت شناسی:

شناخت انواع معرفت انسانی، مبادی، ابزار ، ملاک و ارزشیابی آن.
هسته مرکزی آن: تبیین توانایی عقل در رسیدن به واقع.

بررسی ادعای شک گرایان

اگر کسی بگوید: "من یقین دارم که باید در همه چیز شک کرد". سخن خود را نقض کرده است چون به گفته خویش یقین دارد.

اگر بگوید: "شک دارم که بتوان به امری یقین پیدا کرد".

از او می‌پرسیم آیا در شک خود نیز شک داری؟ یا نه؟

• اگر بگوید در شک خود تردید ندارم در واقع به یقین اعتراف کرده و یک مورد یقین را پذیرفته است.

• اگر بگوید حتی در این شک نیز تردید دارم. دیگر نمی‌توان با او بحث منطقی کرد؛ زیرا او دروغ می‌گوید. برای اثبات دروغ این فرد باید گوش او را فشار داد و اگر پرسید چرا چنین می‌کنی در جواب باید گفت: دردی که فکر می‌کنید درد است در واقع درد نیست و این کار باعث تنبیه او خواهد شد.
پس می‌توان نشان داد که اموری مانند فکر، درد، رنج، شادی، قابل تردید نیست.

استدلال شک گرایان

مقدمه 1: حواس ما گاهی دچار خطا می شوند (مشاهده سراب)
مقدمه 2: عقل ما هم گاهی دچار خطا می شود (باطل شدن نظرات دانشمندان
پیشین و ارائه نظرهای جدید)

نتیجه: بنابراین نه حس قابل اعتماد است و نه عقل و نمی توان نسبت به چیزی
یقین پیدا کرد و مطمئن شد.



پاسخ نقضی به استدلال شک گرایان

استدلال آنها مبتنی بر یقین به چند مورد است:

- مقدمات استدلال
 - درستی استدلال
 - نادرستی خلاف این استدلال
 - ناممکن بودن اجتماع نقیضین
 - تحقق درست و نادرست در جهان
 - یقین به خطا کار
 - واقعیتی که نادرست درج شده است
 - درستی نتیجه استدلال
- پس میان استدلال و نتیجه آن تناقض وجود دارد.

پاسخ حلی به استدلال شک گرایان

علوم بشر به دو دسته تقسیم می شود :

▪ علم حصولی (علم با واسطه):

امکان تطابق یا عدم تطابق صورتهای ذهنی با واقع و احتمال صحت و خطا در علم حصولی وجود دارد. ولی با این حال در علم حصولی نیز قضایایی هستند که قابل تردید نیست. مثل $2+2=4$. "هرکلی از جزء خود بزرگتر است" و "اجتماع نقیضین محال است".

▪ علم حضوری (علم بی واسطه):

ولی در علم حضوری درستی و نادرستی معنا ندارد چون معلوم بدون واسطه نزد انسان حاضر است و واسطه ای در کار نیست و این علم همیشه یقینی و عین واقع است.

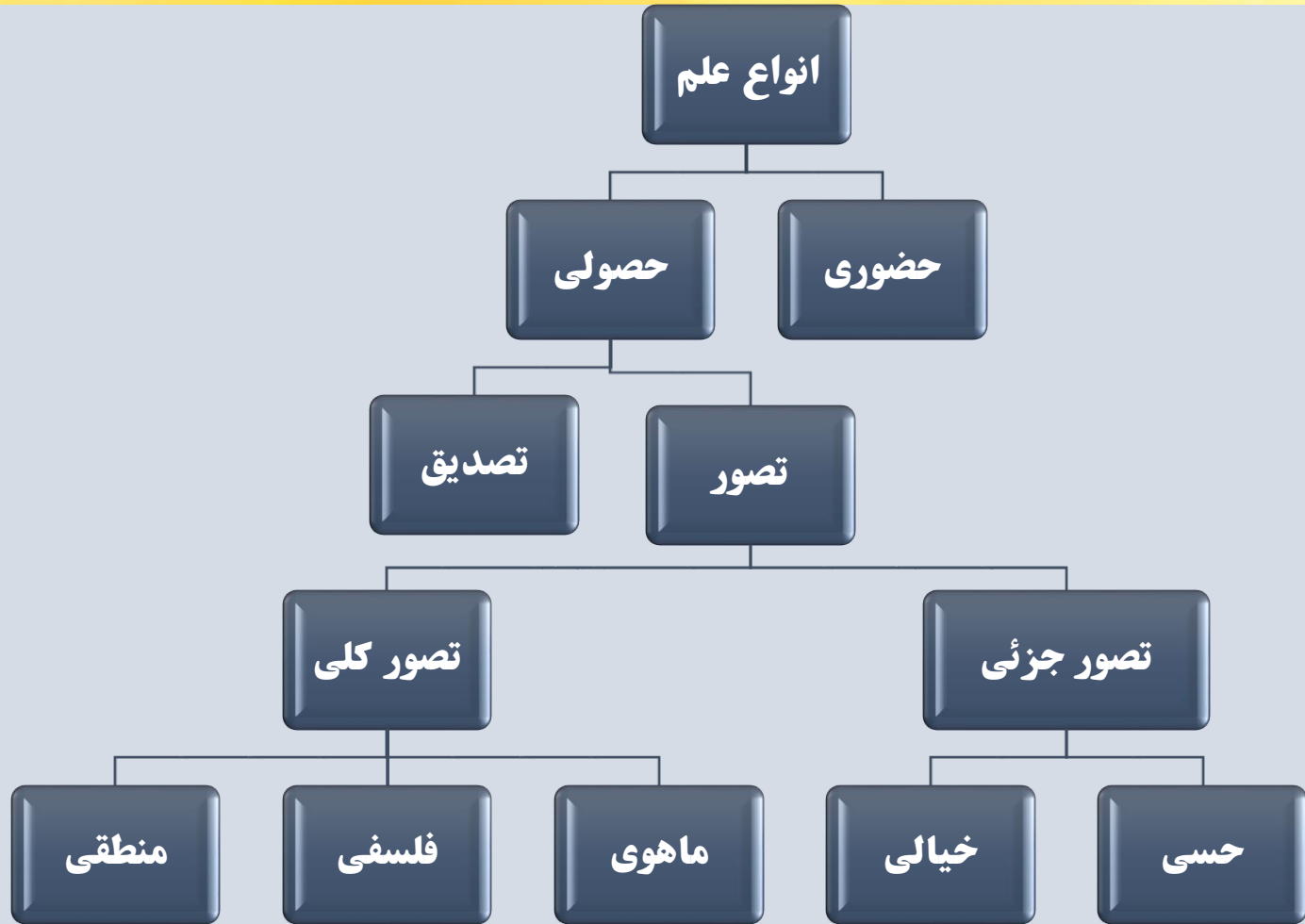
پس شک در همه امور امکان ندارد و ما ناگزیر به اموری یقین داریم.

درس پنجم:
انواع معرفت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ





انواع علم

□ علم حصولی: (علم با واسطه)

یعنی علمی که در آن میان عالم و معلوم خارجی واسطه‌ای باشد و انسان به وسیله آن واسطه به اشیا علم پیدا کند. مانند علم انسان به درخت.
مسئله مطابقت و عدم مطابقت با واقع، صدق و کذب و درستی و نادرستی در علم حصولی مطرح است.

□ علم حضوری (علم بدون واسطه):

وقتی میان عالم و معلوم واسطه نباشد آن علم حضوری نامیده می‌شود. علم انسان به حالت‌های درونی خود. مثل: درد، شادی، رنج، علم انسان به مفاهیم ذهنی خودش.

در علم حضوری مطابقت و عدم مطابقت مطرح نیست و صدق و کذب در آن معنا ندارد؛ چون بین عالم و معلوم واسطه‌ای وجود ندارد تا مسئله مطابقت بین صورت ذهنی و واقعیت مطرح شود. لذا از دایره تشکیکات و شبهات شک‌گرایان در امان هستند و از ضمانت صحت و حقانیت صد درصد برخوردارند.

انواع علم حصولی

تصدیق:

- صورت ذهنی همراه با حکم را تصدیق می خوانند. تصدیق مجموعه‌ای از تصورات مختلف همراه با حکم است باران می بارد.

تصور:

- صورت ذهنی خالی از حکم را تصور می نامند. مانند: صورت ذهنی آب، باران، وجود و عدم.

انواع تصور

تصور کلی:

- مفهومی که بر افراد بی شمار قابل انطباق است؛ به تصورات کلی مفاهیم عقلی یا معقولات نیز می‌گویند. که در همه بحث‌های فلسفی و قوانین کلی علوم مورد استفاده قرار می‌گیرند انسان، کوه.

تصور جزئی:

- مفهومی که تنها بر یک فرد معین قابل انطباق است؛ تهران

انواع تصور جزئی

تصور حسی

آن دسته از نقش های ذهنی که در اثر ارتباط اندام های حسی با واقعیت ها پدید می آیند تصورات حسی نامیده می شوند بقای این تصورات به بقای ارتباط با خارج وابسته است و پس از قطع تماس با خارج در فاصله بسیار کوتاهی از میان می رود. این تصورات شامل: تصورات به دست آمده از حواس پنجگانه، تصورات برگرفته از حالات و افعال درونی انسان، مانند تصور شادی معین که در زمان خاص تحقق یافته نیز می شود.

تصور خیالی

آن دسته از صورت های ذهنی که به دنبال تصورات حسی به وجود می آید ولی بقای آن به بقای ارتباط با خارج وابسته نیست. مانند: تصویر ذهنی یک باغ که بعد از بستن چشم در ذهن باقی می ماند و می توان آن را به یاد آورد.

تفاوت تصور حسی و خیالی:

صورت های حسی فقط هنگام ارتباط اندام های حسی با واقع موجود هستند و بعد از قطع این ارتباط از بین میروند ولی صورت های خیالی بعد از قطع این ارتباط نیز وجود دارند.



دید گاه های مختلف پیرامون مفاهیم کلی

دیدگاه اول : اسمیون (نومینالیستها)

آنها منکر مفاهیم کلی بودند الفاظ دال بر مفاهیم کلی را مانند مشترکات لفظی می دانستند و فکر می کردند که الفاظی که بر مفاهیم کلی دلالت می کنند به صورت جداگانه برای هر یک از مصادیق خود وضع شده اند مانند اسم خاصی که چندین خانواده برای فرزندانشان قرار می دهند.



نقد دیدگاه اسمیون (نومینالیستها)

○ باید تفاوت مشترک لفظی و معنوی را توضیح دهیم.

▪ **مشترک لفظی:** یعنی لفظی که با چند قرارداد بر چند معنا دلالت می کند. مانند: (لفظ شیر)

▪ **مشترک معنوی:** لفظی است که با یک قرارداد بر افراد متعدد دلالت می کند. (انسان)

○ تفاوت های مشترک لفظی و مشترک معنوی

- 1) مشترک لفظی نیاز به قراردادهای متعدد دارد ولی در مشترک معنوی فقط یک قرارداد وجود دارد.
- 2) مشترک معنوی بر افراد بیشتر قابل انطباق است ولی مشترک لفظی فقط بر معانی معدودی دلالت می کند.
- 3) مشترک معنوی معنای واحد عامی است که فهمیدن آن نیاز به قرینه ندارد ولی مشترک لفظی دارای معنا های متعدد است که تعیین هر کدام از آنها نیاز به قرینه دارد.

نتیجه:

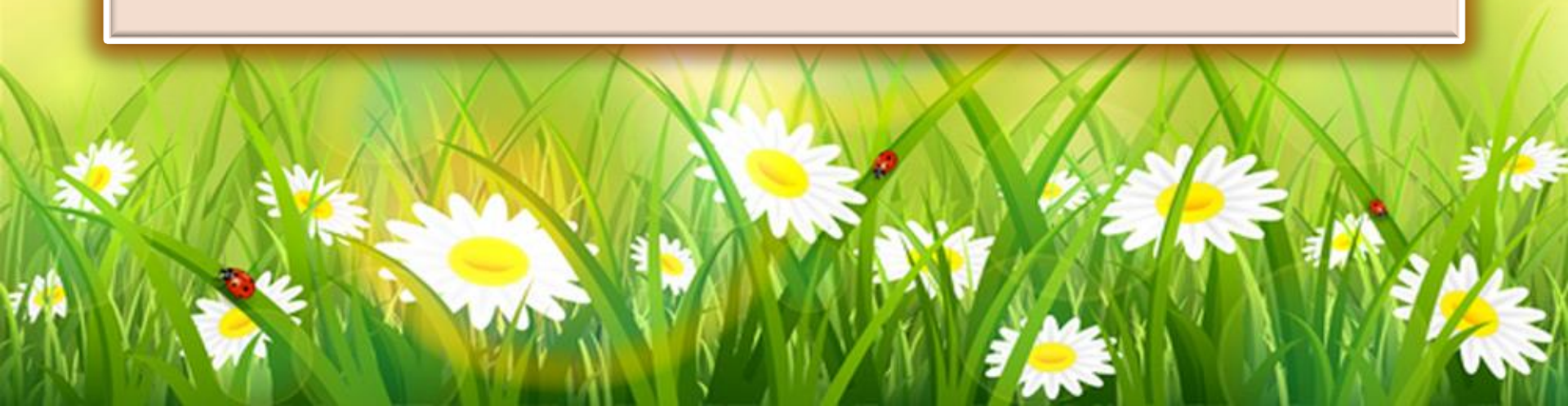
الفاظی مانند انسان و سایر مفاهیم کلی از ویژگی های مشترک معنوی برخوردار هستند زیرا:

- به تعدد وضع نیاز ندارند.
- بر افراد بی شمار قابل انطباق هستند.
- دارای معنای واحدی هستند که فهمیدن آن نیازمند قرینه نیست. پس مفهوم کلی از قبیل مشترک های معنوی است نه مشترک لفظی

دید گاه های مختلف پیرامون مفاهیم کلی

دیدگاه دوم :

تصور کلی یعنی تصور مبهم و رنگ پریده جزئی: اگر بعضی از ویژگی های صورت جزئی و خاص حذف شود بر اشیا یا اشخاص بسیار منطبق می شود، مفهوم کلی همان مفهوم جزئی است که علائم آن حذف شده و به همین دلیل بر مصادیق فراوان قابل صدق است.



نقد دیدگاه دوم :

مفهوم کلی همان مفهوم مبهم جزئی نیست چون :

○ ما مفاهیمی را درک می‌کنیم که در خارج مصداق حقیقی ندارند؛ مانند: مفهوم عدم

○ ما مفاهیمی را درک می‌کنیم که مصداق محسوس ندارند، مانند : مفهوم روح

○ ما مفاهیمی را درک می‌کنیم که بر مجرد و مادی قابل انطباق هستند، مانند : علت و معلول .

○ ما مفاهیمی را درک می‌کنیم که بر امور متضاد صدق می‌کنند ، مانند رنگ.

پس نمی‌توان گفت این مفاهیم صورت های جزئی و رنگ پریده هستند.

دید گاه های مختلف پیرامون مفاهیم کلی

دید گاه صحیح :

مفهوم کلی نوع خاصی از مفاهیم ذهنی است که مانند مفاهیم حسی و خیالی در ذهن وجود دارد و با وصف کلیت در مرتبه خاصی از ذهن تحقق می یابد یعنی انسان علاوه بر مفهوم حسن ، حسین و همه مفاهیم حسی و خیالی که از آشنایانش دارد مفهوم دیگری در گنجینه ذهنش دارد که کلی است و بر همه افراد بشر قابل انطباق است.

عقل این مفاهیم را درک می کند و به همین دلیل عقل را مدرک کلیات می خوانند.

انواع

مفاهیم ماهوی:

در جواب پرسش از چیستی اشیا می آید و ذات و حقیقت اشیا را نشان می دهد. بخشی از این مفاهیم مانند مفهوم سفیدی و درد به وسیله حس ظاهر و علوم حضوری درک می شود.

مفاهیم فلسفی:

مفاهیمی که بیانگر واقعیات خارج از ذهن هستند ولی چیستی شیء را ارائه نمی دهند تنها هستی و نیستی اشیا و ویژگی آنها را بیان می کنند. این مفاهیم از راه مقایسه به دست می آیند حواس پنجگانه و علوم حضوری زمینه پیدایش این مفاهیم را فراهم می کند مثل مقایسه نفس و اراده که از نفس مفهوم علت و از اراده مفهوم معلول انتزاع می شود.

مفاهیم منطقی:

این مفاهیم تنها بر مفاهیم ذهنی صدق می کند و بر موجودات خارج از ذهن، قابل انطباق نیستند، یعنی ظرف تحقق مصادیق آنها در ذهن است. و در مقایسه با مفاهیم ماهوی و فلسفی ثانوی به شمار می آیند.

فرق مفاهیم منطقی با مفاهیم ماهوی و فلسفی مفاهیم منطقی نمی توانند حکایتگر واقعیات خارجی باشند در حالیکه مفاهیم فلسفی و ماهوی از واقعیات خارجی حکایت می کند

مفاهیم

کلی

درس نهم :
مبادی معرفت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



آراء مختلف پیرامون
مبادی معرفت

فلاسفه
مسلمان

ادراکات
تصدیقی

ادراکات
تصوری

فلاسفه
غرب

عقل گرایان

حس گرایان

معتدل
(آمپریستها)

افراطی
(پوزیتویستها)

دید گاه حس گرایان

□ **حس گرایان:** اولین معارف بشر حس است، وقتی انسان به دنیا می آید فاقد هر نوع علمی است و رفته رفته از طریق حواس اموری برای او معلوم میشود.

□ **پوزیتیویست ها:** جمعی از فلاسفه نیمه اول قرن بیستم (دیوید هیوم)

○ حس تنها مبدا علم و ملاک صحت علم است ، علوم غیر حسی و غیر تجربی فاقد اعتبار هستند.

○ علوم ریاضی، عقلی و فلسفی فاقد اعتبار و بی معنا هستند.

○ قوانین کلی تجربی چون مبتنی بر عقل هستند بی اعتبارند.

□ **آمپریست ها:** (جان لاک)

ادراکات بشر با حس شروع می شود اما بعد از اینکه علوم حسی پیدا شد عقل می تواند مفاهیم کلی بسازد. پس اصالت با حس است و حس شامل حس ظاهری، حس باطنی و علوم حضوری می شود و عقل فرع است.

نقد: حس گرایی در نهایت منجر به شک گرایی می شود. حس یک ابزار پر خطا است.

دید گاه عقل گرایان

- (دکارت و کانت) عقل بدون آنکه نیاز به حس داشته باشد مفاهیمی چون خدا ،نفس، امتداد، شکل ،علت و معلول ،وحدت و کثرت، زمان و مکان را درک می کند.
- این مفاهیم لازمه سرشت و عقل انسان است و مقدم بر تجربه و حس نامیده می شود .
- این مفاهیم در قلمرو حواس پنجگانه بشری جا ندارد و باید عقلی محض و مقدم بر تجربه و حس باشند.



دیدگاه فلاسفه مسلمان درباره مبادی ادراکات تصویری

ادراکات انسان با حس شروع می شود، علاوه بر حواس پنجگانه حس باطن و علم حضوری نیز وجود دارد.

تصور
جزئی

تصور کلی و مفاهیم عقلی همیشه با حس نیست آنچه با حس درک می شود دارای خصوصیات است ولی مفاهیم کلی عقلی این خصوصیات را ندارد پس شروع معارف با حس است و ادامه آن با علم حضوری و عقل است

- 1) مفاهیم ماهوی :** مفاهیم برگرفته از محسوسات (سیاهی ،سفیدی ،شیرینی) مفاهیم حسی و مفاهیم عقلی مربوط به آن ها به واسطه حس درک می شود.
- 2) مفاهیم برگرفته از حالات روانی** (ترس شادی، محبت)مبدا آن علم حضوری و تجارب درونی است.
- 3) مفاهیم منطقی** (ذهنی) اگر برگرفته از مفاهیم ماهوی باشند (انسان) با واسطه نیاز به حس دارند.
- 4) مفاهیم فلسفی** (وجود ،علت و معلول) حس در آن ها نقشی ندارد و حتی تصور حسی و خیالی از آنها نداریم. این مفاهیم راه مقایسه به دست می آیند و از راه علم حضوری است. ذهنی خواندن این مفاهیم بدون اعتبار است. چرا که این مفاهیم از راه علم حضوری به دست می آیند.

تصور
کلی

دید گاه فلاسفه مسلمان درباره مبادی ادراکات تصدیقی

تصور: صورت ذهنی بدون حکم را تصور گویند. که گزارش از واقعیت نمی دهد.

ادراکات

1

تصدیق: صورت ذهنی همراه با حکم را تصدیق گویند. گزارش از واقع می دهند و حکایت از واقعیت می کنند بحث از مطابقت با واقع تنها در تصدیقات مطرح است.

اجزای

2

موضوع + محمول + حکم + نسبت.
موضوع و محمول مفاهیم ذهنی هستند ولی نسبت و حکم کار نفس انسان است تا انسان دو مفهوم را مقایسه نکند و آنها را به هم نسبت ندهد قضیه تحقق پیدا نمی کند.

قضیه

دید گاه فلاسفه مسلمان درباره مبادی ادراکات تصدیقی

گاهی موضوع قضیه جزئی است . مانند حسن ، تهران

گاهی موضوع قضیه کلی است .

▪ **کلی ماهوی:** هر آهنی در گرما منبسط می شود.

▪ **کلی فلسفی:** هر معلولی علتی دارد.

▪ **کلی منطقی:** مفهوم کلی قابل صدق بر کثیرین است.

موضوع

قضیه

3

قضیه حملیه: قضیه ای که در آن حکم به اتحاد ثبوت یک شیء بر شیء دیگر می شود. "آهن فلز است."

قضیه شرطیه: قضیه ای که در آن حکم به اتصال یا تنافی بین دو نسبت می شود. "اگر خورشید طلوع کند روز موجود می شود."

اقسام

قضیه

4

دید گاه فلاسفه مسلمان درباره مبادی ادراکات تصدیقی

حمل ذاتی اولی : موضوع و محمول در مفهوم و مصداق اتحاد دارند و تغیرشان به اجمال و تفصیل است. "انسان حیوان ناطق است."

حمل شایع صناعی : موضوع و محمول در مفهوم مغایرند و در مصداق اتحاد دارند. "انسان شاعر است."

اقسام

حمل

5

هلیه بسیطه : اگر محمول قضیه موجود باشد. "انسان موجود است."

هلیه مرکبه : اگر محمول قضیه چیزی غیر از وجود باشد. "انسان کاتب است."

اقسام

حمل

شایع

6

دید گاه فلاسفه مسلمان درباره مبادی ادراکات تصدیقی

تحلیلی : اگر مفهوم محمول از تحلیل موضوع بدست آید ، آن را تحلیلی گویند. "هر شوهری مرد است".

ترکیبی : مفهوم محمول از تحلیل موضوع بدست نمی آید. "دیوار سفید است".

اقسام

قضیه

حمله

7

بدیهی : قضیه ای که تصدیق آن به استدلال نیاز ندارد. "کل از جزء بزرگ تر است".

نظری : قضیه ای که تصدیق آن نیاز به استدلال دارد. "عالم حادث است".

اقسام

قضیه

8

دید گاه فلاسفه مسلمان درباره مبادی ادراکات تصدیقی

بدیهیات اولیه : قضیه ای که صرف تصور موضوع و محمول برای تصدیق آن کافی است. "اجتماع نقیضین محال است".

بدیهیات ثانویه : قضیه ای که برای تصدیق آنها تنها تصور موضوع و محمول کافی نیست و نیاز به واسطه دارد. "آسمان آبی است".

اقسام

قضایای

بدیهی

9

ادراکاتی که تصدیق آنها به حس ظاهری نیاز ندارد

بدیهیات اولیه: چون تصور موضوع و محمول برای تصدیق کافی است. البته ممکن است برای درک مفهوم موضوع و محمول این قضایا به حس نیازمند باشیم، ولی تصدیق آنها به ابزار حسی نیاز ندارد. عقل به کمک علوم حضوری می تواند به این قضایا یقین پیدا کند و آنها را مورد تصدیق قرار دهد.

1

قضایای تحلیلی: چون تنها تصور موضوع و محمول و تحلیل موضوع برای تصدیق آنها کافی است

2

حمل های اولی: چون تصور موضوع و محمول برای تصدیق کافی است و موضوع و محمول در آنها اتحاد مفهومی دارند.

3

ادراکاتی که تصدیق آنها به حس ظاهری نیاز ندارد

وجدانیات : چون انعکاس علوم حضوری هستند و رابطه بین موضوع و محمول در درون نفس ما با علم حضوری قابل درک است.

4

قضایای منطقی: چون مفهوم موضوع و محمول با مراجعه به علم حضوری قابل درک است .

5

هلیات بسیطه: قضایایی مانند « من هستم » چون با علم حضوری درک می شود.

6

نتیجه : حس ظاهری نه در بخش مفاهیم تصویری و نه در بخش تصدیقات مبداء همه علوم بشری نیست و علوم حضوری و عقل بزرگترین نقش را در هر دو بخش ایفا می کنند.

درس هفتم :
مطابقت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مقدمه

از کجا بفهمیم که شناخت ما با واقع مطابق است؟

در علم حضوری چون شناخت عین واقع بود، پس از مطابقت بحث نمی‌شد. اما در علم حصولی چون بین عالم و معلوم واسطه وجود داشت ممکن بود مطابق با واقع نباشد، بنابراین شناختی که می‌تواند مطابق با واقع یا مخالف با آن باشد همان شناخت حصولی است. پس به بررسی ارزش شناخت انواع قضایا و تصدیقات می‌پردازیم:



وجدانیات:

قضایایی که ناشی از حالات و احوالات درونی هستند؛ (من گرسنه ام) چون حاکی و محکی هر دو در نفس حضور دارند. مطابقت این قضایا با واقع قطعی است.

قضایای تحلیلی:

قضایایی که مفهوم محمول در تحلیل موضوع وجود دارد؛ چون ما به همه مفاهیم علم حضوری داریم و این مفاهیم در ذهن وجود دارند. پس مطابقت این قضایا با واقع نیز قطعی است.

قضایای منطقی:

قضایایی که حکایت از مفاهیم ذهنی دارند. ما به همه مفاهیم ذهنی علم حضوری داریم و حاکی و محکی در ذهن حاضرند. پس این قضایا مطابق با واقع هستند.

بدیهیات اولیه:

قضایایی که صرف تصور موضوع و محمول برای تصدیق آنها کافی است. گاهی علم حضوری (هر معلولی علتی دارد) می تواند زمینه ساز دستیابی عقل به مفاهیم تصویری این قضایا باشد و مطابقت آنها را با منشاء انتزاعشان نشان دهد.

مطابقت بدیهیات اولیه با واقع

این قضایا یقینی و همراه با دو یقین هستند.

▪ یقین به درستی (الف ج است).

▪ یقین به نادرستی (الف ج نیست).

مثلا در قضیه اجتماع نقیضین محال است :

▪ یقین به درستی اجتماع نقیضین محال است

▪ یقین با این که محال است این چنین نباشد.

وقتی این دو یقین وجود داشته باشد احتمال خطا در آن وجود ندارد.

راه اول

اشکال

قضایای بدیهی علم حصولی هستند و ما نسبت به آنها علم حضوری نداریم پس از کجا معلوم که مطابق با واقع باشند؟ اگر عقل ما طور دیگری خلق می شد و طور دیگری می فهمید دیگر یقین به آنها بی معنا بود.

پاسخ

این احتمال با رجوع به متن قضیه دفع می شود. با تصور درست موضوع و محمول نه تنها به آن یقین داریم بلکه طبق علم حضوری ما شک در آن ناممکن است. عقل ما حکم می کند این قضیه با این موضوع و محمول در هر عقل دیگر و هر حالت دیگری که باشد اگر همینطور که ما درک می کنیم ادراک کند دارای همین حکم خواهد بود.

مطابقت بدیهیات اولیه با واقع

بدیهیات اولیه مانند قضایای تحلیلی اند ؛ مفهوم محمول از تحلیل مفهوم موضوع به دست می آید. مثلا در قضیه "هر معلولی علتی دارد".

موضوع: معلول (موجودی که وابسته به علت است)
مفهوم "وابستگی به علت" در مفهوم "معلول" وجود دارد.
درک اتحاد بین موضوع و محمول با علم حضوری است.
سر مطابقت این قضایا با واقع ادراک حضوری است.

راه دوم

اشکال

آنچه ما به علم حضوری در می یابیم شخصی است چگونه می توان آن را تعمیم داد؟
وابستگی اراده ما به نفس ما.

پاسخ

- انتزاع مفهوم معلول از اراده به خاطر این نیست که اراده کیف نفسانی است؛ بلکه به خاطر این است که اراده وجودش وابسته به وجود دیگری است "البته اثبات این ویژگی برای موارد دیگر به برهان عقلی وابسته است".
- وقتی قضیه تحلیلی شد کلیت آن هم قابل حل خواهد بود چون معنای محمول همواره در درون موضوع وجود دارد. مطابقت بدیهیات اولیه با واقع مانند قضایای وجدانی مسلم است.

مطابقت ذهن با عالم جسمانی

- جهان مادی نه بدیهی اولی است و نه معلوم به علم حضوری پس وجود آن نیاز به برهان دارد و تنها از طریق احساس نمیتوان آن را پذیرفت.
 - از یک طرف گاهی خطاهایی در حواس به وجود می‌آید (صداهایی می‌شنویم که در خارج نیست) از طرفی همه انسان‌ها به وجود جهانی خارج از خود یقین دارند.
 - فلاسفه علم به جهان بیرون را جزء فطریات (قضایای که قیاس‌شان را به همراه دارند) می‌دانند. اثبات عالم مادی بدیهی ثانوی است، نیاز به تأمل دارد، اما مقدمات استدلال همراه خودش است.
 - مثلاً: سوختن دست معلول علتی است
- علت آن — خودم هستم؛ من آن را ایجاد نکردم
- غیر از من است باید بین علت و معلول سنخیت باشد چون سوختن تدریجی است
- زمانی است پس علت آن هم چنین است و یک امر مادی است.

اثبات ویژگی‌های عالم ماده

- الف) رنگ، بو، مزه، صدا، سردی، گرمی: به راحتی قابل اثبات نیست، اما تنوع آن را می‌توان پذیرفت.
- ب) شکل، حرکت، بعد، با استفاده از سنخیت علت و معلول می‌توان ویژگی آنها را اثبات کرد.

درس هشتم :
بدهت وجود در تصور و تصدیق



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مقدمه

بعد از بیان موضوع:

- باید موضوع را تعریف کرد "تصور"
- سپس آن را اثبات کرد "تصدیق"

موضوع فلسفه وجود است.

- تعریف: وجود مفهومی بدیهی و بی نیاز از تعریف است.
- تصدیق: «موجودی هست» بدیهی و بی نیاز از اثبات است.

بدهت مفهوم وجود

بدیهی

مفهومی که خود به خود و بدون نیاز به وساطت مفاهیم دیگر در ذهن هست.

نظری

انسان یک تصور اجمالی از مفهوم دارد و با تجزیه و تحلیل و سایر مفهوماها به آن دست پیدا می کند.
تعریف یک شی تجزیه و تحلیل یک شی به اجزاء تشکیل دهنده آن است.

مفهوم

مفهوم وجود بدیهی است

1) ما تصور روشنی از مفهوم وجود داریم « هست » کودک در نخستین مراحل رشد خود با این مفهوم آشناست.

2) قضیه موجبه «انسان خندان است» "است" وجود رابط است ما با تشکیل قضایا در ذهن با مفهوم وجود آشنا هستیم «مفهوم حرفی وجود»

تعریف لفظی:

معنای یک لفظ با لفظ دیگر شناخته می‌شود فقط لفظی را با لفظی مشخص می‌کنیم نه اینکه معنای جدیدی را بفهمیم "غضنفر = شیر"

اقسام

تعریف

تعریف حقیقی:

یک رشته مفاهیم که باعث شناساندن چیزی می‌شود: «مثلث شکلی است که سه ضلع و سه زاویه دارد»

مفهوم وجود تعریف حقیقی ندارد

(1) در تعریف حقیقی معرف باید روشن تر از معرف باشد. در حالی که مفهومی روشن تر از مفهوم وجود نیست که آن را تعریف کند.

(2) اقسام تعریف حقیقی

- تعریف حدی: جنس + فصل
- تعریف رسمی: جنس + عرض خاص

وجود بسیط است و جنس و فصل و عرض خاص ندارد. چون جنس و فصل و عرض ویژگی ماهیت است.

وجود و هستی نیاز به اثبات ندارد

اثبات این که "موجودی هست" از سه مقدمه بدیهی تشکیل شده:

(1) هر انسانی یقین دارد که خودش وجود دارد.

(2) خارج از او چیزهایی هستند و واقعیت دارند.

(3) می‌تواند آنها را بشناسد و از آنها آگاه شود.

این سه مورد بدیهی و بی‌نیاز از اثبات هستند و دلیل آن نحوه رفتار و عملکرد انسان هاست. هنگامی که چیزی را طلب می‌کند آن را به عنوان یک واقعیت خارجی مد نظر می‌گیرد.

■ از این جا دانسته می‌شود که موضوع حکمت الهی مصداق دارد و اذعان به مصداق داشتن آن نیازی به دلیل و برهان ندارد.

درس نهم :
اشتراک معنوی وجود و زیادت بر ماهیت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مشترک معنوی

- یک لفظ که دارای یک معناست اما افراد متعددی را شامل می‌شود. (انسان)

مشترک لفظی

- یک لفظ که دارای معانی متعدد است و برای هر یک از معانی جداگانه وضع شده است .
- (لفظ شیر: حیوان درنده ، مایع خوراکی ، شیر آب)

سوال:

آیا مفهوم وجود مشترک لفظی است؟ یعنی برای هر معنا جداگانه وضع شده یا مشترک معنوی است؟ (خدا هست/ انسان هست/ درخت هست) در این جملات "هستی" به یک معنا به کار رفته یا برای هر کدام جداگانه وضع شده؟

اقوال مختلف پیرامون اشتراک لفظی وجود

دلیل	توضیح	
چون وجود علت قوی تر از وجود معلول است، پس وجودشان یکی نیست. اگر مفهوم وجود مشترک معنوی باشد لازمه اش این است که مصداق وجود هم یکی باشد و این محال است.	وجود بر هر ماهیتی که اطلاق می شود به معنای همان ماهیت است: انسان هست ← انسان انسان است.	گروه اول
لازمه اشتراک معنوی بین واجب و ممکنات همسان شدن وجود آنهاست. در حالیکه واجب قابل مقایسه با هیچ موجودی نیست.	وجود مشترک لفظی میان واجب و ممکن است . (انسان، درخت، سنگ) وجود مشترک معنوی ممکنات و خدا ← وجود مشترک لفظی	گروه دوم

نقد:

- اشتراک دو مفهوم به معنای همسانی در مصداق نیست .
- خلط میان مفهوم و مصداق صورت گرفته است.

قول صحیح

وجود مشترک معنوی است

این مسئله بدیهی یا قریب به بداهت است هر کس با رجوع به مفاهیم ذهنی خود این امر را درک می کند اما با توجه به اشتباه متکلمین در این مسئله دلیل می آوریم.



دلیل بر اشتراک معنوی مفهوم وجود

■ **مقدمه اول:** هر مفهومی که مشترک معنوی باشد قابلیت انقسام پذیری دارد.
شرط صحت تقسیم وجود مقسم در تمامی اقسام است.

تقسیم ← مقسم (مابه الاشتراک) + قید خاص (مابه الامتیاز) ← اقسام
کلمه ← اسم و فعل و حرف

■ **مقدمه دوم:** با دقت در مفهوم وجود متوجه می شویم که وجود هم قابل تقسیم است به (واجب، ممکن)، (جوهر، عرض)، (حادث، قدیم)، (واحد و کثیر)

■ پس وجود مشترک معنوی است

زیادت وجود بر ماهیت

معنای زیادت:

زیادت به معنای مغایرت ،به معنای دو چیز بودن و جدای از هم بودن

معنای ماهیت:

ماهیت: مصدر جعلی از « ماهی» به معنای چیستی است. مفهومی است که در پاسخ از سوال چیستی مطرح می شود و ذات مصادیق خود را نشان می دهد. زغال چه رنگی است؟ سیاه (ماهیت)

زیادت وجود بر ماهیت در خارج

سوال:

آیا وجود و ماهیت در خارج دو چیز هستند؟ وجود در خارج عارض بر ماهیت می شود؟

مثلاً ماژیک آیا دو چیز دارد؟ وجود و ماهیت .

رنگ دیوار / دیوار و رنگ؟

خیر این مسئله مطرود است وجود و ماهیت در خارج یکی بیشتر نیست.

زیادت وجود بر ماهیت در ذهن

زیادت وجود بر ماهیت در ذهن یعنی: مفهوم وجود در ذهن غیر از مفهوم ماهیت است .

یعنی وجود نه عین ماهیت است و نه جزء آن .

یعنی عقل ما می تواند مفهوم وجود را از مفهوم ماهیت متمایز کرده و بر آن حمل کند .

وقتی قضیه "انسان موجود است" را با قضیه های "انسان بشر است" (موضوع و محمول عین هم هستند) و "انسان حیوان است" (حیوان جزء انسان است) و "انسان مخلوق است" (مخلوق عارض بر انسان) مقایسه می کنیم، متوجه می شویم که وجود عارض بر انسان است و جزء یا عین انسان نیست.

دلیل اول زیادت وجود بر ماهیت

سلب وجود از ماهیت ممکن است

مقدمه اول: اگر وجود عین ماهیت یا جزء ماهیت بود سلب وجود از ماهیت ممکن نبود؛ چون ذاتی ماهیت بود و ذاتی شیء قابل سلب از آن نیست. مثلا "انسان حیوان ناطق است" سلب حیوان و ناطق از انسان ممکن نیست چون باعث سلب شیء از خودش میشود.

مقدمه دوم: سلب وجود از ماهیت ممکن است. مثلا: "انسان چهار شاخ موجود نیست".

نتیجه: وجود عین یا جزء ماهیت نیست.

دلیل دوم زیادت وجود بر ماهیت

حمل وجود بر ماهیت نیازمند دلیل است

مقدمه اول: اگر وجود عین یا جزء ماهیت بود، حمل آن بر ماهیت به دلیل نیاز نداشت. "چون ذاتی ماهیت می‌شد و اثبات ذاتی یک چیز بدیهی است، ثبوت ذاتیات به ثبوت خود شیء برای شیء برمی‌گردد که بدیهی است.

مقدمه دوم: حمل وجود بر ماهیت نیاز به دلیل دارد. مثلا "فرشتگان هستند" نیاز به اثبات دارد.

نتیجه: وجود عین یا جزء ماهیت نیست.

درس دهم :
اصالت وجود و اعتباریت ماهیت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



تاریخچه بحث اصالت وجود

- بحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت سنگ بنا و محور اساسی حکمت متعالیه است .
- در قرن یازدهم هجری این بحث توسط ملاصدرا پایه گذاری شد.
- تا قبل از فارابی بیشتر مباحث حول اصالت ماهیت بود ، و در سخنانی که از فلاسفه یونان نقل شده ، نشانه روشنی از اصالت وجود به چشم نمی خورد. اما چنین گرایشی در میان فارابی ، ابن سینا ، بهمنیار و ... مشاهده می شود.
- تنها کسی که صراحتاً ادله‌ای برای اعتباری بودن وجود اقامه کرد شیخ اشراق بود.

مقصود از وجود و ماهیت در عنوان بحث

معنای ماهیت

1) ماهیت به معنای أخص: مايقال فی جواب ما هو. مصدر جعلی از «ما هو» به معنای چیستی

2) ماهیت به معنای اعم: "ما به الشی هو هو" آن چه که حقیقت و هویت شیء را نشان می دهد.

معنای وجود

1) معنای حرفی وجود که معادل آن در فارسی «است». در عربی واژه خاصی برای آن نداریم. (زید قائم) زید ایستاده است.

2) به معنای مصدر "بودن" که متضمن معنای حدث و نسبت آن به فاعل یا مفعول است. (امری ذهنی و اعتباری)

3) به معنای اسم مصدر "هستی" (مصدری که از معنایی نسبت به فاعل یا مفعول تجرید شده است).

نکته

□ در بحث از اصالت منظور مفهوم ماهیت یا وجود نیست، بلکه منظور مصادیق وجود و ماهیت است.

وقتی می‌گوییم: "زید هست" بحث بر این است که آیا زید اصیل است یا وجود؟

□ در برخورد با اشیا دو مفهوم انتزاع می‌شود:

▪ هستی (عام) که مشترک بین پدیده‌هاست.

▪ چیستی (خاص) که اختصاص به انواع مختلف دارد.

در حالی که در خارج یک چیز بیشتر نداریم، حال سوال این است که: کدام یک از این مفاهیم به صورت بالذات بر واقعیت خارجی منطبق می‌شود و کدام یک به صورت بالعرض است؟

معنای اصالت و اعتباریت

آنچه که متن واقع را تشکیل می‌دهد و حقیقتاً در خارج وجود دارد.

اصالت

در مقابل اصیل، عدم واقعیت داشتن و عدم اثر

اعتباریت

اگر بگوییم وجود اصیل است؛ یعنی واقعیت عینی همان حیثیتی است که با مفهوم وجود از آن حکایت می‌شود و مفهوم ماهیت تنها انعکاس ذهنی از حدود و قالب واقعیت و وجود عینی است که با عنایت دقیقی خود آن محسوب می‌شود و در واقع مفهوم ماهوی است که جنبه فرعی و ثانوی دارد.

اگر بگوییم ماهیت اصیل است یعنی واقعیت عینی همان حیثیت ماهوی است و مفهوم وجود با وساطت عقلی بر آن حمل می‌شود و اعتباری است.

احتمالات مسأله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

هیچ کدام اصیل نیستند و هر دو اعتباری هستند

احتمال
اول

یعنی هیچ واقعیتی در خارج تحقق ندارد و هر چه هست
ساخته ذهن ماست. اما واقعیت خارجی امری بدیهی است

نقد

احتمالات مسأله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

هر دو اصیل هستند

احتمال
دوم

اگر وجود و ماهیت هر دو اصیل باشند ، باید یک واقعیت ، دو واقعیت باشد و از طرفی این دو واقعیت هم دارای وجود و ماهیت اند پس چهار واقعیت داریم و به همین ترتیب ادامه می یابد و به تسلسل می رسد.

نقد

احتمالات مسأله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

ماهیت اصیل و وجود اعتباری است.
(شیخ اشراق)

احتمال
سوم

وجود اصیل و ماهیت اعتباری است.
(حکمت متعالیه)

احتمال
چهارم



دلیل بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

- 1) ماهیت به حسب ذات ، نه استحقاق موجودیت دارد و نه استحقاق معدومیت.
انسان = حیوان ناطق
انسان = جسم نامی حساس متحرک بالاراده ناطق
انسان = جوهر قابل ابعاد ثلاثه نامی متحرک بالاراده ناطق
ماهیت نسبت به وجود و عدم لا اقتضا است. متساوی نسبت به وجود و عدم است.
- 2) برخی از ماهیات موجود هستند و در خارج تحقق دارند.
- 3) اگر این اتصاف به وجود خود به خود باشد انقلاب و محال است.
انقلاب = اجتماع نقیضین
- 4) ماهیت به واسطه اتصاف به وجود استحقاق می یابد و موجود می شود.
پس وجود اصیل است چون امر اعتباری نمی تواند اصالت ببخشد.

شبهه

ماهیت نه خود به خود موجود می شود نه به واسطه ضمیمه شدن وجود به آن ، بلکه به واسطه انتساب به جاعل (خالق) موجود شده است. مثلا انسان قبل از انتساب به خالق معدوم است و پس از انتساب به او موجود می شود.

پاسخ

بعد از انتساب به خالق آیا چیزی بر ماهیت افزوده می شود ؟ یا نه؟

- خیر ← این انقلاب است و محال.
- بله ← آن ضمیمه همان وجود است و همان اصیل است.

دلیل طرفداران اصالت ماهیت و اعتباریت وجود

اصیل بودن = حمل وجود بر آن

الف اصیل است = الف موجود است.

لازمه حمل مشتق آن است که شیء دارای مبدأ اشتقاق باشد.

زید عالم است = زید دارای علم است زید ذاتی

است که دارای علم است.

زید موجود (موجود مشتق از وجود) است = زید ذاتی است که دارای وجود است.

اگر تحقق داشتن یک چیز مستلزم تکرار آن باشد اعتباری است و نمی تواند اصیل باشد.

چون تحقق آن مستلزم تسلسل است.

وجود اصیل است = وجود موجود است

وجود موجود است یعنی:

وجود دارای وجود است .

اصیل است (وجود موجود است)

دارای وجود

لازمه اصالت وجود تکراری بودن آن است پس وجود امری اعتباری است.

نقد و بررسی اصالت ماهیت و اعتباریت وجود

- مقدمه دوم را قبول نداریم «حمل مشتق بر یک مورد نیاز به این دارد که شیء دارای مبدأ اشتقاق باشد» بلکه گاهی همان مبدا است.
حمل مشتق بر یک مورد
- شیء دارای مبدأ اشتقاق است. زید
- شیء عین مبدأ اشتقاق است. واجب تعالی
حمل وجود
- ذاتی که وجود زائد بر آن است. ماهیت
- ذاتی که عین وجود است. وجود
- وجود موجود است اما به ذات خود نه به واسطه وجود دیگری و ماهیت بواسطه وجود موجود است.

درس یازدهم :
وحدت تشکیکی حقیقت وجود (1)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مقدمه

از هر واقعیتی در ذهن دو مفهوم میگیریم : مفهوم وجود ، مفهوم ماهیت.

طبق اصالت وجود ، آن چه جهان خارج را پر کرده است وجود است و ماهیت امری ذهنی و اعتباری است .

طبق اشتراک معنوی وجود، مفهوم وجود واحد است

سوال مصداق وجود چطور ؟

اگر واحد است چگونه از این مصداق واحد افراد کثیر و متعدد انتزاع می شود و اگر کثیر است این کثرت به چه نحو است؟ چرا از حقایق کثیر یک مفهوم واحد بسیط انتزاع می شود؟

آراء مختلف پیرامون وحدت و کثرت در جهان

نظریه وحدت در عین کثرت	نظریه کثرت وجود و موجود	نظریه وحدت وجود و کثرت موجود	نظریه وحدت وجود وموجود
<p>در خارج هم وحدت داریم و هم کثرت داریم وجود کثرت امری بدیهی و بی نیاز از اثبات است اما منافاتی با قول وحدت ندارد چون این کثرت به وحدت برمی گردد . این قول "فهلویون و ملاصدرا " است.</p>	<p>در جهان کثرت محض حکم فرماست وحدت امری اعتباری و ساخته ذهن است هیچ وجه اشتراکی میان موجودات وجود ندارد و همه متباین به تمام ذات هستند. این قول "مشاء" است.</p>	<p>وجود حقیقی یکی است که آن واجب تعالی است. موجود یعنی " منسوب به وجود " نه دارای وجود فراوان و کثیر هستند. این قول "محقق دوانی" است.</p>	<p>یک وجود شخصی و یگانه تحقق دارد که آن واجب تعالی است و بقیه موجودات سراب هستند. این قول "صوفیه " است.</p>
	<p>نقد: در درس آینده به آن می پردازیم</p>	<p>نقد: بر مبنای اصالت ماهیت است که مطرود است.</p>	<p>نقد: کثرت وجود بدیهی است و انکار آن موجب سفسطه است.</p>

انواع امتیاز

امتیاز به تمام ذات
(جوهر و عرض)

- ما به الامتیاز : تمام ذات
- ما به الاشتراک : ندارند

امتیاز به جزء ذات
(انسان و اسب)

- ما به الاشتراک : جنس
- ما به الامتیاز : فصل

امتیاز به اعراض خارج از ذات
(زید و عمرو)

- ما به الاشتراک : ذات
- ما به الامتیاز : عوارض خارج از ذات

امتیاز به تقدم و تأخر، شدت و ضعف
(نور، وجود)

- ما به الامتیاز همان ما به الاشتراک است.

توضیح وحدت تشکیکی نور

تعریف نور : ظاهر بذاته مظهر لغیره

نور شمع و نور خورشید چیزی جز نور نیست و هر دو در نور بودن با هم مشترک هستند و در همین نور بودن با هم اختلاف دارند یعنی همان چیزی که در بین آنها مشترک است باعث امتیاز آنها می شود.

چون بهره یکی از این حقیقت بیش تر از دیگری است . به این نحوه از اختلاف اختلاف تشکیکی می گویند.

شدت و ضعف مقوم نور نیست . شدت و ضعف مقوم همان مرتبه از نور است.

توضیح وحدت تشکیکی وجود

وحدت تشکیکی یعنی وجود های خارجی یک حقیقت دارای مراتب است و اختلاف این مراتب در شدت و ضعف تقدم و تأخر و مانند آن می باشد و حقیقت وجود از این جهت شبیه نور حسی است. واقعیت های خارجی همانطور که در حقیقت وجود با هم اشتراک دارند، در حقیقت وجود با هم اختلاف دارند.

خصوصیت هر مرتبه یعنی شدت وجود شدید و ضعف در وجود ضعیف جزء مقوم حقیقت وجود نیست؛ زیرا وجود بسیط است و نمی توان آن را مرکب از دو جزء دانست.

خصوصیت هر مرتبه یک امر خارج از حقیقت وجود نیست که بر آن عارض شده باشد و موجب امتیاز مرتبه ای از مرتبه دیگر شده باشد؛ چون وجود اصیل است و غیر از وجود چیزی تحقق ندارد تا بتواند عارض بر وجود و موجب کثرت آن شود؛ بلکه خصوصیت هر مرتبه مقوم همان مرتبه است به این معنا که آن خصوصیت بیرون از آن مرتبه نیست.

انواع کثرت در نور

حقیقت نور دو نوع کثرت دارد:

- با نظر به خود نور و به اعتبار مراتب گوناگون شدت و ضعف نور در آن پدید می آید. مانند: اختلاف نور شمع با نور لامپ و نور خورشید.
- کثرتی که بالعرض در حقیقت نور راه پیدا می کند. مرتبه ای از نور از آن جهت که بر امور مختلف می تابد و آنها را آشکار می کند، کثرت می یابد یک مرتبه از نور خورشید بر هزاران چیز می تابد و به این صورت متکثر می شود این کثرت در واقع از آن اموری است که آن مرتبه از نور خورشید بر آنها تابیده است اما به همان مرتبه هم سرایت می کند و کثرتی را در آن به وجود می آورد.

انواع کثرت در وجود

□ **کثرت طولی:** منشاء آن خود حقیقت وجود است.

کثرت طولی دو طرف دارد: طرف اول شدیدترین مرتبه وجود است که هیچ محدودیتی در آن راه ندارد " واجب تعالی "

طرف دیگر ضعیف ترین مرتبه وجود " عالم ماده "

□ **کثرت عرضی:** منشاء آن ماهیات گوناگون موجود در عالم است و کثرتی است که

در عناصر مختلف وجود دارد: سنگ ، چوب و غیره

درس دوازدهم :
وحدت تشکیکی حقیقت وجود (2)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نظر منشاء متشکل از دو بخش است:

□ کثرت یک امر حقیقی است

دلیل: این چنین نیست که عالم هستی یک واحد شخصی محض باشد به دلیل اختلاف آثار پدیده‌های مختلف. اثر آتش، اثر آب با هم متفاوت است و تفاوت اثر دلیل بر تفاوت منشاء اثر است.

□ اختلاف موجودات به تمام ذات است

دلیل:

- اختلاف به جزء ذات صحیح نیست؛ چون وجود حقیقتی بسیط است و نمی‌تواند دارای دو جزء اختصاصی و اشتراکی باشد و این قسم در امور مرکب است و در بسیط راه ندارد.
- تمایز به خارج از ذات صحیح نیست؛ چون وجود اصیل است و بیرون از حقیقت وجود چیزی نیست که بتواند منشاء کثرت باشد.
- پس وجودها حقایق متباین به تمام ذات هستند و مفهوم وجود یک امر عرضی است که از ذات آنها حکایت نمی‌کند و بیرون از ذات حقایق خارجی است.

نقد: دلیل اعم از مدعا است. استدلال در صورتی تام است که سه نوع امتیاز وجود داشته باشد در حالی که ما امتیاز تشکیکی هم داریم.

اثبات وحدت حقیقت وجود

مقدمه اول: اگر وجود یک حقیقت یگانه نباشد قطعاً متباین به تمام ذات خواهد بود .

توضیح مطلب: اگر هیچکدام نباشد یا تمایز به جزء ذات دارد که طبق بساطت وجود یاطل است یا تمایز به اعراض خارج از ذات دارد که طبق اصالت وجود باطل است.

مقدمه دوم: اما وجود حقیقت متباین به تمام ذات نیست.

توضیح مطلب: اگر وجود حقایق متباین به تمام ذات باشد لازمه اش انتزاع مفهوم واحد از مصادیق متباین است که تالی محال پس مقدم محال است

نتیجه: پس وجود یک حقیقت یگانه است.

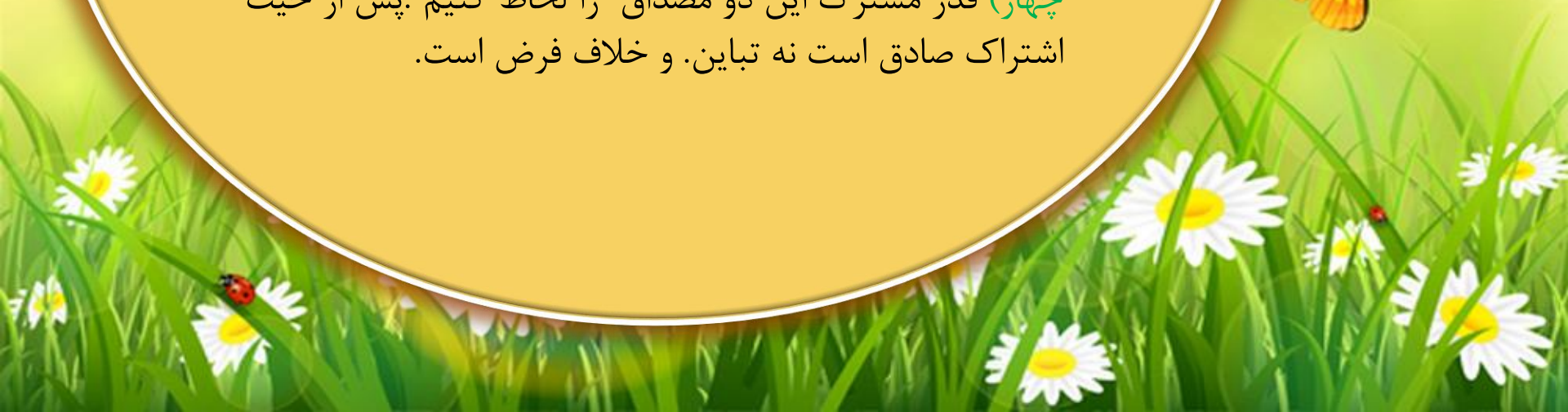
چرا انتزاع مفهوم واحد از مصادیق کثیر بما هو کثیر محال است؟

مفهوم و مصداق ذاتا یکی هستند. مفهوم " وجود ذهنی " و مصداق " وجود خارجی " است. اگر یک مفهوم از چند مصداق گوناگون ،از آن جهت که گوناگون هستند، انتزاع شود . لازم می آید واحد از آن جهت که واحد است با کثیر از آن جهت که کثیر است یکی باشد و این مسئله موجب اجتماع نقیضین میشود که محال است.

دلیل
اول

دلیل دوم

انتزاع یک مفهوم از مصداق به سبب ویژگی خاصی است که آن مصداق دارد و الا هر مفهومی از هر مصداقی انتزاع می‌شود.
اگر مفهوم واحد از مصادیق متباین انتزاع شود چند حالت دارد:
یک) در صدق مفهوم الف فقط خصوصیت مصداق اول باشد که دیگر بر مصداق دوم قابل صدق نیست.
دو) فقط خصوصیت مصداق دوم باشد که دیگر بر مصداق اول قابل صدق نیست.
سه) خصوصیت هر دو مصداق باشد که دیگر بر هیچ یک قابل صدق نیست.
چهار) قدر مشترک این دو مصداق را لحاظ کنیم. پس از حیث اشتراک صادق است نه تباین. و خلاف فرض است.



اثبات تشکیک حقیقت وجود

بعد از این که ثابت شد حقیقت وجود واحد است حال با دو احتمال مواجه هستیم:

▪ یا هیچ کثرتی در عالم وجود ندارد: که نظر صوفیه است و باطل است.

▪ یا کثرت هست و ما به الاشتراک همان ما به الامتیاز است.

توضیح مطلب: اصل وجود کثرت در جهان خارج بدیهی است و چون حقیقت وجود بسیط و واحد است؛ پس خود کثرت به واسطه اعراض یا جزء ذات یا تباین به تمام ذات نیست بلکه به واسطه تشکیک است.



درس چهاردهم :
وجود ذهنی (1)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مقدمه

بحث وجود ذهنی از دو جهت بحث می شود :

○ از یک جهت بحث از تقسیمات وجود است ؛ در این صورت جزء امور عامه فلسفه است که بحث از احکام کلی وجود است .

○ از یک جهت بحث از رابطه و حقیقت علم و آگاهی است. یعنی چه رابطه و پیوندی بین مفاهیم و تصورات ذهنی و واقعیت خارجی هست و در چه صورتی امکان شناخت واقع وجود دارد که جزء مباحث معرفت شناسی قرار می گیرد.

نظرات مختلف پیرامون وجود ذہنی:

نظریہ اضافہ
(ابوالحسن اشعری)

نظریہ اشباح
(مادی مسلکان)

نظریہ مشہور
حکیمان



نظریه مشهور حکما

هر ماهیتی دو نحوه وجود دارد:

□ **وجود خارجی:** نحوه وجودی است که تمام آثار مورد انتظار ماهیت در آن وجود بر ماهیت مترتب می شود.

■ این آثار یا مربوط به ذات است (کمالات اولیه)

■ یا خارج از ذات است (کمالات ثانیه)

□ **وجود ذهنی:** نحوه وجودی است که آثار مورد انتظار از ماهیت در آن وجود بر آن ماهیت مترتب نمی گردد.

تحلیل نظریه حکما

علاوه بر وجود خارجی وجود ذهنی داریم؛ یعنی اموری در ظرف ذهن تحقق دارند که همان علوم ما را تشکیل می دهند. این علوم واقع نما هستند؛ یعنی حکایت از اشیاء خارجی می کنند. این مسئله وجدانی است.

یک

درو وجود ذهنی ذات و ماهیت اشیا محفوظ است؛ یعنی آنچه در ذهن موجود می شود از جهت ماهیت هیچ فرقی با حقیقت خارجی خود ندارد. فرق موجودات ذهنی با موجودات خارجی فقط در نحوه وجود آنهاست نه در ماهیت شان.

دو

نظریه اشباح

وجود ذهنی را قبول دارند ولی می گویند آنچه از اشیا خارجی به ذهن می آید ماهیت آن اشیا نیست ؛ بلکه شبیح آنهاست . یعنی چیزی که به ذهن می آید ، ذاتا و ماهیتا مغایر با وجود خارجی است ولی نوعی مشابهت و تناسب با آن دارد و می تواند برخی از ویژگی های آن را نشان دهد و از آن حکایت بکند .

رابطه میان مفاهیم ذهنی و اشیا خارجی رابطه ماهوی نیست بلکه رابطه عکس با صاحب عکس است .

نقد نظریه اشباح

این نظریه سفسطه است و باعث مسدود شدن باب علم می شود. مادر صورتی از عکس به صاحب عکس منتقل می شویم که قبلا خود صاحب عکس را دیده باشیم اگر از آغاز فقط عکس و شبخ اشیا را دیده باشیم و هرگز با خود اشیا مواجه نشده باشیم در این صورت نخواهیم فهمید که این شبخ، شبخ چه چیزی است و از چه چیزی حکایت می کند زیرا خود آن چیز را هرگز درک نکرده ایم.

نظریه اضافه

چیزی به نام وجود ذهنی نداریم. علم و آگاهی ما از اشیا اضافه و نسبتی است که بین ما و اشیا بیرونی برقرار می‌گردد.



نقد نظریه اضافه

- اضافه یعنی نسبت بین دو شیء اما ما به خودمان علم داریم در حالیکه بین شیء و خودش اضافه برقرار نمی شود.
- ما به امور معدوم علم داریم و معدوم چیزی نیست که بخواهد طرف اضافه واقع شود.
- هر کس بالوجدان درمی یابد در علم حالتی در او ایجاد می شود و احساس می کند واقعاً چیزی بر او افزوده شده در حالیکه اضافه یک امر انتزاعی است و در خارج وجود منحاز ندارد.

درس پانزدهم :
وجود ذهنی (2)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



بررسی ادله وجود ذهنی

ادعای حکما

- وجود دو قسم است:
 1. وجود ذهنی
 2. وجود خارجی.در مقابل این نظریه ، نظریه اضافه وجود دارد که اصلاً وجود ذهنی را قبول ندارند.

- وجود ذهنی و خارجی اتحاد ماهوی دارند .
در مقابل این نظریه نظریه اشباح وجود دارد

نکته :

ادله ای که برای وجود ذهنی اقامه شده است فقط به اثبات وجود ذهنی می پردازد. و نظریه اضافه را رد می کند.
برای رد نظریه شبیح، باید گفت : انکار مطابقت ماهوی به انکار علم می انجامد و موجب سفسطه می شود.



اثبات وجود ذهنی

قاعده فرعیت

قاعده فرعیت: ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له

اثبات حکم و صفتی برای یک موضوع منوط به وجود آن موضوع است. دیوار سفید است. سفیدی در صورتی برای دیوار ثابت خواهد بود که دیوار وجود داشته باشد. پس ثبوت صفت برای چیزی که معدوم مطلق است غیر ممکن و محال است.

▪ قضایای موجب در صورتی صادق خواهند بود که موضوع شان وجود داشته باشد.

دلیل اول اثبات وجود ذهنی

قضایای موجهه صادقی وجود دارند که موضوع آنها در خارج تحقق ندارد، "کوهی از طلا سنگین تر از کوهی از آهن به همان حجم است" و در مواردی محال است که موضوع در خارج موجود شود مثل "اجتماع نقیضین مغایر با اجتماع ضدین است".

مقدمه اول

طبق قاعده فرعیت باید موضوع آنها در موطنی موجود باشد و چون موضوع آنها در خارج وجود ندارد؛ پس در موطن دیگری که همان ذهن است موجود می‌باشند.

مقدمه دوم

دلیل دوم اثبات وجود ذهنی

ما اموری را تصور می‌کنیم که دارای کلیت و عمومیت هستند. مانند: کتاب	مقدمه اول
تصور یک شیء، اشاره عقلی به آن شیء است.	مقدمه دوم
اشاره در جایی است که مشارالیه وجود داشته باشد. و از طرفی هر چه در خارج است جزئی و متشخص است.	مقدمه سوم
مشارالیه چون کلی است نمی‌تواند در خارج وجود داشته باشد.	مقدمه چهارم
هنگام تصور امور کلی آن امر باید در موطنی غیر از خارج وجود داشته باشد که همان ذهن است.	نتیجه

اشکال اول وجود ذهنی

مقدمه دوم: یک شیء نمی تواند هم جوهر باشد و هم عرض.

مقدمه اول: اگر هنگام تصور چیزی ماهیت آن شی در ذهن بیاید هنگام تصور یک جوهر، آنچه را تصور کرده ایم باید هم جوهر باشد هم عرض.

چون جوهر در وجودش به محل و موضوع نیاز ندارد و عرض به محل و موضوع نیاز دارد.

جوهر قائم به موضوع نیست و عرض قائم به موضوع است. یک شیء نمی تواند هم قائم به موضوع باشد هم نباشد چون اجتماع نقیضین لازم می آید.

عرض: یعنی چیزی که عارض بر غیر می شود و قائم به آن است و چیزی که عرض آن اتکا دارد موضوع نامیده می شود، پس عرض چیزی است که در تحقق خود نیاز به موضوع دارد.

از طرفی در وجود ذهنی ذات و ماهیت اشیا محفوظ می ماند.

وقتی جوهری تصور می کنیم آنچه به ذهن می آید جوهر است پس شیء واحد هم جوهر است هم عرض.

نتیجه: هنگام تصور یک شیء ماهیت آن به ذهن نمی آید.

اشکال دوم وجود ذهنی

مقدمه دوم: اندراج یک شی تحت دو مقوله
متباین و اندراج در دو نوع مختلف از یک مقوله
محال است.

مقدمه اول: حفظ ماهیت اشیاء در ذهن مستلزم
این است که یک شی تحت دو مقوله متباین
مندرج شود و مستلزم این است که یک شی
مندرج در دو نوع مختلف از یک مقوله باشد.

چون به این معناست که یک شیء و یک وجود
دارای دو ذات و دو ماهیت باشد و اینکه اگر یک
شی دو ذات داشته باشد باعث تناقض در ذات
می شود.

وقتی جوهری را تصور می کنیم هم باید کیف
نفسانی باشد؛ چون جزء صورت های علمی
ماست. و هم باید جوهر باشد؛ چون ذاتیات شیء
در وجود ذهنی محفوظ است.

نتیجه: هنگام تصور یک شیء ماهیت آن به ذهن نمی آید.

پاسخ اشکالات وجود ذهنی

■ ملاک اندراج در یک مقوله حمل شایع است نه حمل اولی. وقتی یک جوهر را تصور میکنیم آنچه به ذهن می آید، به حمل اولی بر آن صورت ذهنی صدق می کند و حمل اولی دلیل بر اندراج موضوع نیست .

■ یک شیء در صورتی مندرج در یک ماهیت می باشد که آثار آن ماهیت را داشته باشد و آثار ماهیت تنها در وجود خارجی آن ماهیت مترتب می شود نه در وجود ذهنی.

■ هنگام تصور یک جوهر آن شی به حمل اولی جوهر است و به حمل شایع جزء مفاهیم ذهنی و کیف نفسانی است و چون اتحاد حمل نداریم تناقضی به وجود نمی آید.



درس شانزدهم :
وجود بنفسه، وجود لنفسه، وجود لغيره...



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مفهوم مستقل و مفهوم ربطی وجود

این بحث هم درباره مفهوم وجود مطرح می‌شود ، هم درباره حقیقت عینی و خارجی وجود.

❑ **هستی** : یک معنای مستقل است، "هستی" جدا از هر مفهوم دیگری در ذهن قابل تصور است.

❑ **است** : یک معنای حرفی است، معنای حرفی همان مفاهیم نسبی است یعنی مفاهیمی که نوعی نسبت و رابطه بین مفاهیم اسمی برقرار می‌کنند مفاهیم حرفی اعم از مفاهیم حروف است.

تفاوت مفهوم مستقل وجود و مفهوم ربطی وجود

□ مفهوم مستقل وجود

- یک مفهوم اسمی است که جدای از هر مفهوم دیگری قابل تصور می باشد.
- محمول قضایای بسیطه قرار می گیرد " انسان موجود است".
- به آن وجود محمولی هم می گویند.

□ مفهوم ربطی وجود

مفهوم حرفی و غیر مستقل است که این ربط و تعلق به طرفین است به طوری که منهای طرفین خود تحقق در ذهن ندارد.

وجود مشترک لفظی بین معنای حرفی و اسمی است ؛ چون معنای اسمی و حرفی تباین دارند.

فرق مفاهیم اسمی و مفاهیم حرفی

مفاهیم اسمی:

مفاهیمی فی نفسه و مستقل که جدا از هر مفهوم دیگری در ذهن تصور می شوند.

مفاهیم حرفی:

مفاهیمی که میان مفاهیم مستقل ربط می دهند و خودشان عین تعلق و ربط به طرفین هستند یعنی معنای آنها قائم به طرفین است و هیچ استقلال معنایی از خود ندارند.

نکته :

بین مفاهیم اسمی و مفاهیم حرفی تباین ذاتی وجود دارد.

اثبات تحقق خارجی وجود رابط از نگاه علامه طباطبایی

برخی قضایای خارجی وجود دارند که صادق هستند. "زید خندان است".	مقدمه اول
صادق بودن = مطابق بودن با خارج مطابق بودن با خارج = تمام اجزاء قضیه در خارج هست	مقدمه دوم
اجزاء قضیه : موضوع ، محمول ، رابط بین موضوع و محمول که بین آنها اتصال برقرار می کند.	مقدمه سوم
این مفهوم رابط عین ربط به طرفین است و هیچ استقلال از خود ندارد، چون در غیر این صورت باید مستقل باشد و نیاز به دو رابط دیگر خواهیم داشت که اجزای قضیه پنج می شود. و اگر همین طور پیش رود تسلسل به وجود می آید. و یک قضیه محدود باید بی نهایت جزء داشته باشد که محال است	مقدمه چهارم
قضیه "زید خندان است" حاکی از تحقق سه چیز است : وجود زید ، وجود خندان ، رابط بین آنها وجود رابط عین تعلق به طرفین است. قائم به دو طرف است و وجودش در طرفین است	نتیجه

احکام وجود رابط

وجود رابط ماهیت ندارد
ماهیت در پاسخ از چیستی اشیا
می آید که حقیقت اشیا را بیان
می کند مفاهیم ماهوی معنای
مستقل دارند اما وجود رابط
معنای مستقل ندارد

تحقق وجود رابط بین دو چیز
باعث می شود آن دو یک نحوه
اتحاد و اتصال و پیوستگی با هم
داشته باشند

نسبت و رابطه بین دو شی در
جایی است که یک نحوه تغایری
داشته باشند .
بین شیء و خودش رابط نداریم
"انسان انسان است"
در هلیات بسیطه رابط نداریم
"زید موجود است"

امکان لحاظ استقلالی وجود رابط

اختلاف وجود رابط و مستقل اختلاف نوعی نیست یعنی می توان به وجود رابط نگاه استقلالی کرد.
دلیل:

مقدمه سوم

- ما از این وجود های خارجی مفاهیم ماهوی می گیریم مفاهیم ماهوی مستقل و اسمی هستند .
- نتیجه : پس می توان به وجود رابط نگاه استقلالی کرد.

مقدمه دوم

- همه وجود های خارجی معلول واجب الوجود هستند یعنی همه وجود های خارجی رابط هستند

مقدمه اول

- وجود معلول نسبت به وجود علت یک وجود رابط است معلول عین فقر و اضافه و فنای در علت است هویت معلول عین ربط و ایجاد و احتیاج به علت است

وجود

في غيرہ (رابط)

في نفسه (مستقل)

لنفسه

لغيرہ (رابطی)

بنفسه (واجب الوجود)

بغيرہ (ممکن الوجود)

تقسیمات وجود مستقل و وجود رابط

وجود فی نفسه

یا واقعاً فی نفسه است: " واجب الوجود " یابه لحاظ استقلال عقلی فی نفسه است. " موجودات امکانی "

□ **وجود فی نفسه لغیره:** وجودی که می توان از آن صفتی انتزاع کرد و به غیر نسبت داد. " وجود نا عتی، صفت ساز ".
دو جهت دارد = طرد عدم از ذات و ماهیت خود می کند.
طرد عدم از موصوف خود می کند نه عدم ذات بلکه عدم کمالات ذات.

□ **وجود فی نفسه لنفسه:** نمی توان از آن صفتی انتزاع کرد وجودش برای خودش است
مثل انسان

تقسیمات وجود مستقل و وجود رابط

وجود فی نفسہ لنفسہ

□ **وجود فی نفسہ لنفسہ بنفسہ:** از هر جهت مستقل است و وابستگی به غیر ندارد نیاز به علت ندارد وجودش بذاته است.

□ **وجود فی نفسہ لنفسہ بغيره:** تحققش نیاز به علت دارد موجودات امکانی بغيره هستند.

تفاوت وجود فی غیره و لغيره:

فی غیره تصورش وابسته به تصور طرفین است. لغيره وجودش نیاز به موضوع دارد.

درس هفدهم :
مواد سه گانه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



هر مفهومی در مقایسه با وجود

وجود برای آن ضروری نیست

وجود برای آن ضروری است
(وجوب)

عدم برای آن ضروری نیست
(امکان)

عدم برای آن ضروری است
(امتناع)

وجوب ، امکان و امتناع

- به هر یک از وجوب ، امکان و امتناع "ماده" گفته می‌شود .
- قضیه ای که ذکر شد "منفصله حقیقی" است که نشان دهنده انحصار مواد در این سه ماده می باشد.
- پس این حصر یک حصر عقلی است. که مبتنی بر تقسیم ثنائی و دوران میان نفی و اثبات است.



مواد سه گانه بی نیاز از تعریف اند

- مواد سه گانه بی نیاز از تعریف هستند: زیرا چنان عمومیتی دارند که حتماً یکی از آنها در هر مفهومی حضور دارد. لذا تعاریفی که برای آنها ذکر شده دوری می باشد.
- واجب: چیزی است که از فرض عدم آن محال لازم بیاید.
- محال: آنچه نبودنش ضرورت و وجوب دارد. آن چه نه ممکن است و نه واجب.
- ممکن: آن چه نه وجودش ممتنع باشد و نه عدمش.

اقسام مواد سه گانه

وجوب

وجوب بالذات

وجوب بالغير

وجوب بالقياس

امتناع

امتناع بالذات

امتناع بالغير

امتناع بالقياس

امكان

امكان بالذات

امكان بالغير

امكان بالقياس

واجب بالذات

➤ اگر ذات شی به گونه‌ای باشد که با قطع نظر از هر امر دیگری اقتضای وجود داشته باشد در این صورت واجب بالذات می‌باشد.

➤ نسبت وجود به ذات باری تعالی که علت نخستین همه موجودات است به نحو وجوب و ضرورت می‌باشد و این وجوب و ضرورت را از خود دارد. چون همه غیر از او معلول و مخلوق او هستند.

واجب بالغير

➤ اگر ذات شی نه اقتضای وجود داشته باشد و نه اقتضای عدم ؛ اما به سبب امری خارج از ذات وجود برای آن ضروری شده باشد ، در این صورت واجب بالغير خواهد بود؛ یعنی غیر به آن وجوب وجود داده است.

➤ تمام موجودات غیر از خدای سبحان واجب بالغير هستند طبق قاعده " الشیء ما لم یجب لم یوجد " مادامی که شیء به حد ضرورت نرسد موجود نمی شود . پس آن چه در خارج تحقق دارد واجب الوجود است و همه موجودات بجز خدای تعالی ممکن هستند پس این وجود را از علت خود دریافت کرده و واجب بالغير می باشند نسبت وجود به ممکن بالذات وجوب بالغير میباشد.

واجب بالقياس الى الغير

- اگر ذات شیء در مقایسه با شیء دیگر وجوب و ضرورت داشته باشد واجب بالقياس الى الغير خواهد بود.
- دو امر متضایف نسبت به هم وجوب بالقياس دارند پدری و فرزندی،علیت و معلولیت.
 - میان علت تامه و معلولش وجوب بالقياس برقرار است.
 - دو معلول که به یک علت منتهی می شوند وجوب بالقياس دارند.

امتناع بالذات

➤ اگر ذات شی به گونه ای است که با قطع نظر از هر امر دیگری خود به خود عدم برایش ضرورت دارد ممتنع بالذات خواهد بود .

➤ محالات ذاتی همه از این قبیل هستند مانند شریک باری تعالی ، اجتماع نقیضین

امتناع بالغیر

➤ اگر شی به لحاظ ذاتش نه اقتضای وجود داشته باشد و نه اقتضای عدم ، ولی به واسطه امری خارج از ذات ممتنع شود در این صورت ممتنع بالغیر خواهد بود. یعنی امتناع وجود او از ناحیه غیر است نه از جانب خودش.

- معلول در صورتی که علت وجودش تحقق نداشته باشد وجودش ممتنع بالغیر است.
- عدم معلول در اثر بودن علت وجودش، ممتنع بالغیر است.

امتناع بالقياس الى الغير

- اگر ذات شیء در مقایسه با شیء دیگر ممتنع شود امتناع بالقياس الى الغير خواهد بود.
- وجود هر یک از متضایفین در فرض عدم دیگری .
 - وجود معلول در نبود علت تامه .
 - عدم معلول در صورت وجود علت تامه.

امکان بالذات

➤ اگر ذات شیء به گونه ای است که با قطع نظر از هر امر دیگری نه اقتضای وجود دارد و نه اقتضای عدم ، یعنی هم می تواند موجود باشد و هم معدوم در این صورت ممکن بالذات خواهد بود.

➤ تمامی مفاهیم ماهوی همه ممکن بالذات هستند.

امکان بالقیاس الی غیر

- اگر شیء در مقایسه با امر دیگری متصف به امکان شود امکان بالقیاس است.
- امکان بالقیاس در جایی است که تلازم و یا تعاندی بین دو شیء وجود نداشته باشد و این در جایی است که اولاً رابطه علیت و معلولیت بین آنها برقرار نباشد و ثانیاً هر دو معلول یک علت ثالث نباشند.
- رابطه دو واجب الوجود بالذات فرضی

امکان بالغیر

➤ اگرشیء به گونه ای باشد که امکان را از جانب غیر دریافت کرده باشد در این صورت ممکن بالغیر خواهد بود.

تحقق امکان بالغیر محال است

شیئی که ممکن بالغیر فرض شده سه حالت دارد:

- واجب بالذات است و در عین حال امکان بالغیر پیدا کرده انقلاب در ذات ومحال است
- ممتنع بالذات است و امکان بالغیر پیدا کرده انقلاب در ذات و محال است.
- ممکن بالذات است در این صورت اعتبار امکان بالغیر واینکه عامل خارجی امکان دیگری به آن داده باشد لغو خواهد بود.

درس هجدهم :
وجوب



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ماهیت دارای دو اصطلاح است



ماهیت به معنای «ما به الشیء هو هو» یعنی آن چه به واسطه او، آن شیء می شود و عبارت است از هویت و حقیقت شیء. ماهیت در این اصطلاح شامل وجود هم می شود اگر چیزی داشته باشیم که هستی صرف باشد و جز هستی چیز دیگری نباشد چنین چیزی یعنی آنچه آن شیء به واسطه او، آن شیء است همان وجود است.

ماهیت به معنای «ما یقال فی جواب ما هو» یعنی آنچه در پاسخ از چیستی اشیا بیان می شود و چون چیستی شیء در برابر هستی آن است ماهیت در این اصطلاح در برابر وجود است

نکته

- وقتی می‌گوییم واجب تعالی ماهیت ندارد منظور از ماهیت اصطلاح اول است.
- وقتی گفته می‌شود ماهیت واجب تعالی همان ائیت و ثبوت و تحقق است منظور اصطلاح دوم ماهیت است

چرا واجب تعالی ماهیت ندارد؟

مقدمه اول

اگر واجب تعالی علاوه بر وجود دارای ماهیت باشد نیازمند علت است

چون در این صورت وجود امری عارضی و زائد بر ماهیت است (وجود عین یا جزء ماهیت نیست) و هر امر عارضی نیازمند علت است پس واجب تعالی نیازمند علت است

نتیجه: واجب تعالی

ماهیتی علاوه بر وجود خاصش ندارد (نقیض مقدم)

مقدمه دوم

وجود واجب تعالی نیاز به علت ندارد (نقیض تالی)

چون این علت یا

▪ ذات و ماهیت واجب تعالی است که در اینصورت باید این ماهیت قبل از وجود واجب موجود باشد (علت تقدم بر معلول دارد) پس ماهیت موجود علت وجود واجب تعالی است.

از طرفی این ماهیت نیاز به علت دارد: اگر این وجود عارض شده همان وجود لاحق باشد تقدم شیء بر خودش پیش می آید و اگر وجود دیگری باشد آن هم نیاز به علت دارد چون امری عرضی است و نیازمند علت است و همینطور پیشرفته و تسلسل به وجود می آید که تسلسل محال است.

▪ یا این علت بیرون از ذات واجب است منافات با وجود ذاتی واجب دارد یعنی واجب تعالی را چیز دیگری به وجود آورده است

منشاء انتزاع وجوب ذاتی

در مورد ماهیات وجوب از نحوه رابطه ماهیت با وجود انتزاع می‌شود. در باره واجب تعالی چون ذات واجب تعالی وجود صرف است و ماهیت ندارد، وجوب ذاتی وصفی است که از حاقّ ذات و وجود انتزاع می‌شود یعنی این وصف نشان می‌دهد واجب تعالی وجود صرف است و در نهایت شدت است و هیچ نقصی در آن نیست.

اگر نقص در او باشد ← محدود است ← ماهیت دارد
واجب بالذات نیست.

واجب الوجود بالذات از همه جهات واجب الوجود است

واجب الوجود بالذات از جمیع جهات واجب الوجود است ؛ یعنی هر کمالی که ثبوتش برای واجب تعالی محال نیست ضرورتاً برای او ثابت است .

محمولاتی که به واجب تعالی نسبت می‌دهیم :

یا حاکی از اوصاف کمالی است (علم و حیات و قدرت) ضرورتاً برای واجب اثبات می‌شود

یا حاکی از نقص و عجز است که ضرورتاً از او سلب می‌شود پس صفتی به نحو امکان خاص در ذات واجب تعالی نیست.

دلیل

هر کمالی که برای واجب تعالی امکان عام داشته باشد، یعنی ثبوتش برای او ممتنع نباشد ضرورتاً برای او ثابت است.

زیرا اگر ضرورتاً برای او ثابت نباشد نسبت واجب به آن کمال امکان خاص خواهد بود. یعنی ذات واجب خالی از آن کمال می‌شود و نسبت به بود و نبود آن کمال یکسان است می‌تواند آن کمال را داشته باشد و می‌تواند آن کمال را نداشته باشد یعنی ذات واجب محدود بوده و وجود صرف و دارای همه کمالات نیست در حالیکه واجب تعالی نامحدود است و به هیچ عدمی مقید نیست هیچ نقصان و کمبودی در او راه ندارد.

اصل علیت

ممکن الوجود برای آنکه موجود یا معدوم شود، یک
مرجح بیرونی نیاز دارد که علت نامیده می‌شود وجود و
عدم یک پدیده ممکن وابسته به غیر است.

مسئله نیاز ممکن به علت بدیهی است نیاز به
استدلال ندارد.



سوال

رابطه میان علت و معلول چه رابطه‌ای است؟ آیا میان آنها رابطه ضرورت برقرار است یا اولویت؟



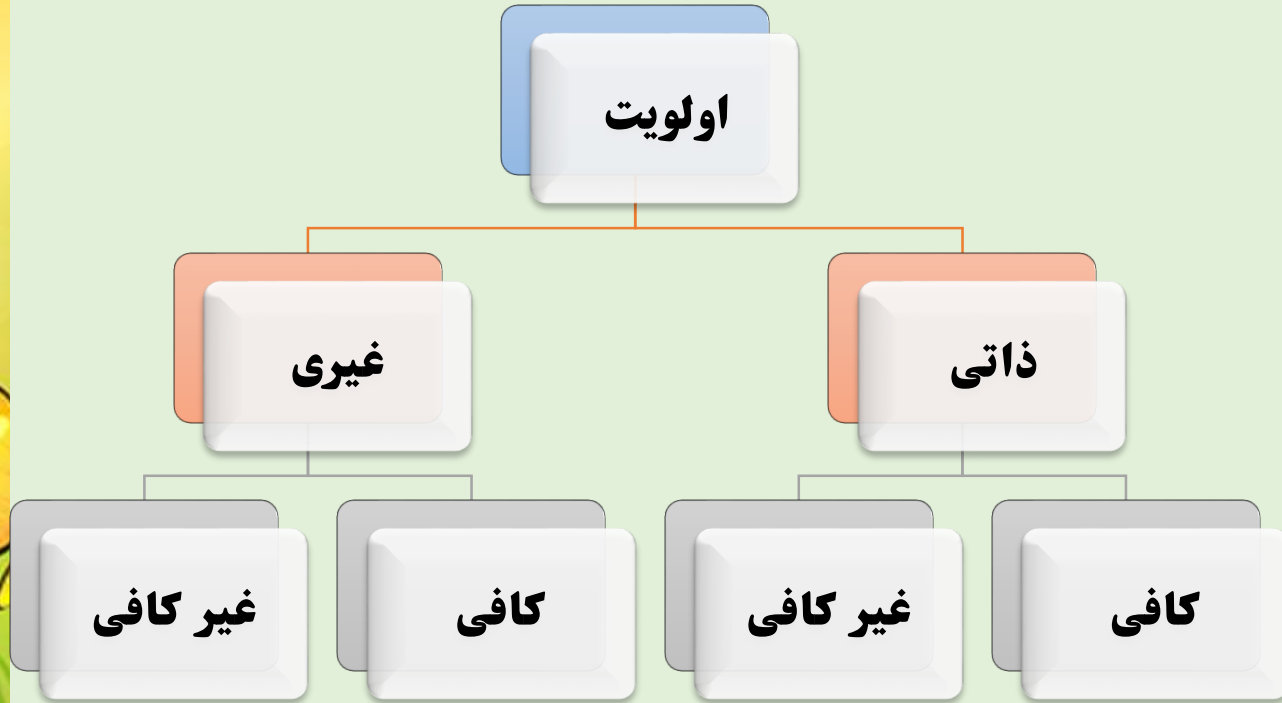
فلاسفه

این رابطه یک رابطه ضروری است. طبق قاعده "الشیء ما لم یجب لم یوجد" در صورت وجود علت تامه شیء وجود آن ضروری و قطعی می‌شود و آن شیء چاره‌ای جز موجود شدن ندارد. برای یک شیء یا علت تامه موجود است که وجود شیء ضروری می‌شود (واجب بالغیر) یا علت تامه موجود نیست عدم آن ضروری می‌شود (ممتنع بالغیر)

متکلمین

قائل به اولویت هستند. ضرورت نیازی نیست همین اندازه که طرف وجود بر عدم رجحان پیدا کند کفایت میکند

اقسام اولویت



- **اولویت ذاتی :** از ذات ممکن ناشی شده یعنی ذاتاً نسبتش به وجود و عدم یکی نیست بلکه به وجود نزدیک تر است از عدم. موجود بودن ذاتاً برایش رجحان دارد.
- **اولویت غیری :** این رجحان از جانب غیر است.
- **اولویت کافی :** اولویتی که برای تحقق شی و طرف رجحان یافته کفایت می کند.
- **اولویت غیر کافی :** برای تحقق کافی نیست نیاز به عامل دارد.
- **بطلان اولویت ذاتی :** ماهیت قبل از آنکه موجود شود چیزی نیست تا اقتضای وجود داشته باشد مثلاً انسان در مرتبه ذات فقط انسان است نه چیز دیگر وجود و عدم خارج از ذات است
- **بطلان اولویت غیری** معنای آن این است که علت به معلول اولویت وجود می دهد یعنی وجود معلول در عین وجود علت فقط رجحان دارد نه وجوب و ضرورت پس یعنی هنوز راههای عدم برای او باز است و معلول می تواند معدوم شود یعنی هنوز در حد امکان است و می تواند موجود یا معدوم شود پس باز نیاز به علتی دارد که آن را از حد استوا خارج کند آنچه علت تامه فرض کردیم علت تامه نبوده است

ضرورت به شرط محمول

هر ماهیتی را دو ضرورت فرا گرفته است

- ❑ قبل از تحقق (سابق) طبق قاعده «الشیء ما لم يجب لم يوجد» این ضرورت از ناحیه علت به ماهیت داده می شود و ماهیت وجوب بالغیر می گردد.
- ❑ بعد از تحقق (لاحق) ماهیت بعد از تلبس به وجود به این ضرورت متصف می شود که به آن **ضرورت به شرط محمول** می گویند. به این صورت که یک ماهیت بعد از آنکه موجود شد مادامی که موجود است ضرورتاً موجود است و ماهیتی که موجود شده محال است که در همان ظرف موجودیتش معدوم باشد این وجوب و ضرورت را ضرورت به شرط محمول می گویند.

فرق میان ضرورت به شرط محمول در اصطلاح منطق و فلسفه

□ در منطق نظر به عالم ذهن است . هرگاه موضوع قضیه مقید به محمول آن قضیه شود ثبوت آن محمول برای آن موضوع ضروری است و آن را ضرورت به شرط محمول می نامند «حسن به شرط آنکه سفید پوست باشد سفیدپوست است»

□ در فلسفه نظر به متن واقعیت است ماهیتی که به وجود متلبس شد نسبت وجود به آن ماهیت ضروری است. چون ماهیت متلبس به وجود ضرورتاً موجود است.

درس نوزدهم :
امكان



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ





امکان خاص

امکان خاص (خاصی، امکان ذاتی، امکان ماهوی و امکان فقری)

امکان خاص یعنی سلب ضرورت وجود و عدم از ذات موضوع.
"الف ممکن است" یعنی

- اقتضای وجود ندارد (وجود برای آن ضروری نیست)
- اقتضای عدم ندارد عدم برای آن ضروری نیست
- امکان خاص قسیم وجوب بالذات و امتناع بالذات است.
- **وجه تسمیه :**
- چون نسبت به امکان عام محدود تر است خاص نامیده می شود.
- چون منظور فلاسفه از امکان این معناست خاصی نامیده می شود.

امکان عام

امکان عام : یعنی سلب ضرورت از جانب مخالف قضیه

○ در قضیه موجب وجود آن ممتنع نیست (عدم ضرورت ندارد)

انسان موجود است بالامکان(امکان) باری تعالی موجود است بالامکان (وجوب)

○ در قضیه سالبه عدم آن ممتنع نیست (وجود ضرورت ندارد)

انسان موجود نیست بالامکان(امکان) شریک باری موجود نیست بالامکان(امتناع)

□ **نکته :** هر جا امکان خاص صادق بود امکان عام هم صادق است ولی عکس آن درست نیست.

□ **وجه تسمیه :** چون عام تر از امکان خاص است امکان عام نامیده می شود. در زبان عامه مردم منظور از امکان همین معناست عامی نامیده می شود

امکان اخص

امکان اخص در برابر ضرورت ذاتیه، وصفیه و وقتییه قرار دارد. محمول نه برای ذات موضوع ضرورت دارنده آن که موضوع متصف به یک وصف یا مقید به زمان شده که به لحاظ آن محمول ضروری باشد.

ضرورت ذاتیه: انسان ناطق است.
ضرورت وصفیه: نویسنده مادامی که نویسنده است انگشتانش حرکت میکند.
ضرورت وقتییه: کره زمین وقتی نور خورشید بر آن بتابد ضرورتاً روشن است.

نکته: هر گاه امکان اخص صادق باشد امکان خاص هم صادق است نه برعکس چون سلب ضرورت ذاتی مستلزم ضرورت وقتییه و وصفیه نیست.

امکان استقبالی

امکان استقبالی: علاوه بر ضرورت ذاتیه، وصفیه، وقتیه، ضرورت به شرط محمول را هم سلب می‌کند. همه اموری که مربوط به زمان گذشته یا حال هستند از نوعی ضرورت به نام ضرورت به شرط محمول برخوردار هستند. چون وجوداً یا عدماً تعیین یافته اند لذا یا وجودشان ضروری است یا عدمشان، اما حادثه‌ای که مربوط به آینده است تعیین ندارد لذا ضرورت به شرط محمول ندارد پس امکان استقبالی دارد.

امکان وقوعی

امکان وقوعی : امکان وقوعی یعنی سلب امتناع بالذات و سلب امتناع بالغیر از طرف موافق قضیه.

- امکان ذاتی در مقابل امتناع ذاتی قرار دارد .
- اگر ذات شیء منجر به تناقض شود، امتناع ذاتی به وجود می آید (اجتماع نقیضین) تحقق معلول بدون علت محال ذاتی است.
- امکان وقوعی در مقابل امتناع وقوعی قرار دارد. یعنی ذات آن تناقض ندارد، اما وقوع آن مستلزم محال است.
- تحقق حرارت بدون آتش محال وقوعی است.

امکان استعدادی

امکان استعدادی: هر یک از اشیا در طبیعت دارای خصوصیت و ویژگی هستند که به واسطه آن می توانند به اشیا خاص تبدیل شوند.

نطفه استعداد انسان شدن دارد

نطفه ← مستعد

انسان ← مستعدله

انسان امکان دارد در نطفه به وجود آید.

- امکان استعدادی همان استعداد است و مغایرت آن با استعداد اعتباری است؛ یک حقیقت است که به اعتبار نسبتش با مستعد، **استعداد** نام دارد و با مستعدله **امکان استعدادی** نام دارد.

امکان یک اعتبار عقلی است

امکان (سلب ضرورت وجود و سلب ضرورت عدم) یک امر اعتباری و ذهنی است امکان وجود مستقلی در خارج ندارد و فقط معروض آن (منشاء انتزاع آن) در خارج وجود دارد

انسان ممکن الوجود است فقط انسان در خارج هست
امکان یک عرض تحلیلی است نه عرض خارجی
دلیل: ماهیت در خارج

- یا موجود است که دو وجوب آن را احاطه کرده وجوب بالغیر و وجوب به شرط محمول
- یا معدوم است که دو امتناع آن را احاطه کرده امتناع بالغیر و امتناع به شرط محمول
- پس ماهیت در خارج یا واجب است یا ممتنع .
- اما ماهیت در ذهن با قطع نظر از علت وجود و علت عدمش اعتباری است پس اوصاف آن هم اعتباری است

امکان ، لازمه ماهیت است

چون ماهیت برای متصف شدن به امکان هیچ ضمیمه
ای را نیاز ندارد.
ماهیت یعنی سلب ضرورت وجود و سلب ضرورت عدم
امکان از مقام ذات ماهیت انتزاع می شود و یک وصف
ذاتی است، لذا هرگز از آن منفک نمی شود.



درس بیستم :
رابطه امکان با علیت



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



قانون علیت

اصل علیت:

ممکن در وجود و عدم خود نیازمند به یک مرجح بیرونی است. اصل علیت یک اصل بدیهی است که نیاز به اثبات ندارد.

تصور موضوع + تصور محمول = تصدیق

موضوع: ممکن = چیزی که نسبتش با وجود و عدم مساوی است (ذاتاً اقتضائی به وجود و عدم ندارد).

محمول: متوقف بودن رجحان یکی از دو طرف وجود یا عدم بر مرجح.

تصدیق قضیه: آیا نیاز به مرجح هست؟ بله

ملاک نیاز مندی به علت

ملاک نیاز به علت امکان ماهویی است..هر ممکنی چون ممکن است و نسبتش به وجود و عدم یکسان است نیاز به علت دارد. ملاک بی نیازی از علت، وجوب ذاتی و امتناع ذاتی است

حکما

ملاک نیاز به علت حدوث است .شیء چون حادث است و سابقه نیستی دارد به علت احتیاج دارد. قانون علیت: هر حادثی نیاز به علت دارد.

ملاک بی نیازی از علت قِدَم زمانی است هر موجودی که قدیم باشد و وجودش سابقه عدم نداشته باشد، واجب الوجود و بی نیاز از علت است.

متکلمان

تقریر دلیل حکما

حدوث ماهیت

- حدوث یعنی در یک زمانی نبوده و بعداً ایجاد شده (وصف ماهیت موجود) تا موجود نشود حادث نیست

وجود ماهیت

- ماهیت ممکن الوجود است پس باید علت آن را ایجاد کند

ایجاد علت

- الشیء ما لم یجب لم یوجد باید ماهیت ضرورت پیدا کند

وجوب ماهیت

- ماهیت ذاتا وجوب ندارد بلکه این وجوب از علت دریافت می شود

ایجاب علت

- علت در صورتی به ماهیت وجوب می دهد که ماهیت نیاز داشته باشد

حاجت ماهیت

- در صورتی نیاز به علت دارد که ممکن باشد چون در غیر این صورت یا واجب است یا ممتنع که ملاک بی نیازی از علت است

امکان ماهیت

- امکان در نیازمند بودن ماهیت به علت دخالت دارد و اگر امکان نبود ماهیت به علت نیازی نداشت. حال اگر علاوه بر امکان حدوث نیز در نیازمندی ماهیت به علت نقش داشته باشد ماهیت باید قبل از آنکه حادث شود، حادث باشد که تقدم شیء بر خودش پیش می آید.

نیازمندی ممکن به علت در بقاء

ملاک نیاز به علت حدوث است پس معلول فقط در حدوث احتیاج به علت دارد و در بقاء به علت نیاز ندارد. احتیاج معلول به علت برای این بود که علت آن را از نیستی به وجود بیاورد و بعد از آن که حادث شد و به وجود آمد نیازش برطرف می شود و احتیاجی به علت ندارد

تلقى متکلمین از رابطه علیت و معلولیت: معلول ذاتی مستقل از علت دارد که علت با آن رابطه برقرار می کند و به آن وجود می دهد با برقرار شدن رابطه معلول وجودش را از علت دریافت کرده و موجود می شود و بعد از آن رابطه اش با علت از بین می رود یعنی کار علت با معلول پایان می پذیرد و معلول نیازی به علت ندارد و به وجود خود بدون علت ادامه می دهد

مثال : ساختمان و بنا .

ساختمان معلول و فعل بناست و در حدوث نیاز به بنا دارد و بعد از آن که به وجود آمد نیازی به آن ندارد اگر بنا بمیرد ساختمان پابرجا می ماند.

متکلمان

سازنده ساختمان علت به وجود آورنده آن نیست بلکه حرکات دست او علت اعدادی و زمینه‌سازی هستند برای پیدایش اجتماع بین اجزاء ساختمان .

این اجتماع اجزا علت پیدایش شکل بنا به شمار می رود، و در مرحله بعد خشکی و پیوستگی بین این اجزاء علت می‌شود برای آنکه ساختمان تا زمان طولانی باقی بماند.

نقد



نیاز مندی ممکن به علت در بقاء

معلول نه تنها در حدوث و پیدایش
به علت نیاز دارد، بلکه در بقاء و ادامه
هستی اش به علت محتاج است و اگر
لحظه ای رابطه میان علت و معلول قطع
شود و معلول از علت خود فیض هستی را
دریافت نکند نابود خواهد شد.

حکما



ادله حکما بر نیاز ممکن به علت در بقاء

مقدمه اول	ملاک نیاز شیء به علت امکان آن است.
مقدمه دوم	امکان ملازم با ماهیت است و هرگز از آن جدا نمی شود
مقدمه سوم	ماهیت شیء همان ذات شیء است و همواره باقی است
نتیجه	امکان همیشه ملازم با یک شیء است هم در حال پیدایش هم در حال بقا بنابراین نه تنها ممکن در پیدایش بلکه در بقاء هم نیاز به علت دارد اگر یک لحظه ارتباطش با علت قطع شود و نیازش توسط علت برطرف نشود نابود می گردد

دلیل
اول

ادله حکما بر نیاز ممکن به علت در بقاء

وجود معلول یک وجود رابط است
که ذات آن متعلق و وابسته به علت
بوده و هیچ استقلال از آن ندارد لذا
حالتش در حدوث و بقا از حیث
نیازمندی به علت یکسان بوده و این
نیازمندی همیشه همراهش خواهد بود

دلیل
دوم



درس های بیست و یک تا بیست و پنج:
خلاصه مقولات ده گانه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



مقوله

• مقول

- **در لغت:** یعنی گفته شده در منطق (محمول)
- **مقوله:** جنس عالی که بالاتر از آن جنسی قرار ندارد و به حمل ذاتی بر مصادیق خود حمل شود اما خودش به گونه‌ای است که هیچ مفهومی محمول ذاتی آن نمی باشد.



ویژگی های مقولات

1) مقولات دارای جنس و فصل نیستند (بسیط اند)

2) کاملاً مباین اند و تمایز آنها به تمام ذات بسیط آنهاست.

3) یک ماهیت تنها تحت یک مقوله قرار می گیرد.

4) هر معنایی که در چند مقوله قرار بگیرد، اصلاً یک معنای ماهوی نیست و تحت هیچ مقوله‌ی مندرج نیست (حرکت)

ویژگی های مقولات

(5) معنایی که بر واجب و ممکن صدق کند معنای ماهوی نیست چون واجب ماهیت ندارد) مثل مفهوم شی)

(6) ماهیات بسیط از تقسیم مقولات خارج اند.

(7) واجب و ممتنع از تقسیم مقولات بیرون اند.

(8) مفاهیمی که از مقولات ثانیه به حساب می آیند مثل امکان، علیت ، حدوث، در مقولات جایگاهی ندارند .

اقسام ماهیت

عرض

ماهیتی که اگر در خارج موجود شود وجودش در موضوعی است که بی نیاز از آن می باشد. چنین ماهیتی عرض نامیده می شود مانند (سفیدی، سیاهی، شجاعت، دوری و نزدیکی).
وجود عرض همیشه وجود لغیره است

جوهر

ماهیتی که اگر در خارج موجود شود وجودش در موضوعی که بی نیاز از آن است، نمی باشد. چنین ماهیتی جوهر خوانده می شود مانند (جوهر های مجرد تام و ماهیت سنگ و چوب و انسان)
وجود جوهر همیشه وجود لافسه است.

اقسام جوهر

در جوهر
دیگری حل
نمی کند

در جوهر
دیگری حلول
می کند
(صورت)

محل برای
جوهر دیگر
است (ماده)

محل برای
جوهر دیگر
نیست

مرکب از ماده
و صورت است
(جسم)

مرکب از ماده
و صورت
نیست

به نحوی از
جسم منفعل
می شود
(نفس)

به هیچ نحو
از جسم
منفعل نمی
شود (عقل)

اقسام جوهر

جوهری است که هم ذاتاً مجرد از ماده است و هم فعلاً یعنی نه تنها در مقام ذات وابسته به ماده نیست و در ماده حلول نمی‌کند بلکه در مقام فعل نیز نیازمند به ماده نمی‌باشد.

عقل

جوهری است که ذاتاً از ماده مجرد است اما در مقام فعل متعلق به ماده است ماده ای که نفس در مقام فعل به آن وابسته است بدن نامیده می‌شود و نفس بدون بدن کار انجام نمی‌دهد.

نفس

اقسام جوهر

جوهری است که حامل قوه میباشد جوهری مبهم و بدون فعلیت که در همه اجسام وجود دارد و حیثیت آن تنها حیثیت پذیرش و قبول است.

ماده

جوهری است که فعلیت هر موجود جسمانی را استفاده می کند و منشاء آثار ویژه هر نوع مادی است. در راس همه صورت ها صورت جسمی است که در همه جواهر جسمانی حضور دارد و هرگز از ماده و هیولا منفک نمی شود.

صورت

اقسام جوهر

عبارت است از جوهری که در جهات سه گانه طول عرض و عمق امتداد و کشش دارد و دارای قابلیت انقسام می باشد.

جسم



اقسام عرض

أين

كيف

كم

انفعال

فعل

متى

اضافه

جده

وضع

اقسام عرض

عرضی است که ذاتاً قابل انقسام **وهمی** است .
آنچه اولاً و بالذات قابل انقسام است کمیت است و امور دیگر
به تبع کمیت تقسیم می شوند
انقسام وهمی در مقابل انقسام خارجی یعنی ما در ذهن یک
کمیت را تقسیم می کنیم.

۳



اقسام کمیت

متصل : اجزاء آن دارای حد مشترک هستند

منفصل : اجزای آن دارای حد مشترک نیستند(عدد)

قارالذات : اجزای آن با هم تحقق پیدا می کند
(خط و سطح و حجم)

غیر قارالذات : اجزای آن قرار و ثبات ندارند و با هم محقق نمی شوند(زمان)



اقسام عرض

- هیئتی که از نسبت یک شی با مکان به دست می آید.
- این حقیقی (بودن آب در کوزه که گنجایش شیء دیگر را ندارد)
 - این غیر حقیقی (بودن در کلاس)

این

هیئتی که از نسبت یک شی با زمان به دست می آید، زمان
مقدار حرکت است.

- متی حقیقی
- متی غیر حقیقی

متی

اقسام عرض

هیئتی که از نسبت اجزاء یک شی با هم با در نظر گرفتن جهت آن حاصل می شود. مثل ایستادن

وضع

حالتی که از احاطه کامل یا ناقص یک شی توسط شیء دیگر حاصل می شود ، به طوری که احاطه کننده با جابجایی شیء احاطه شده حرکت می کند . احاطه یا ناقص است یا کامل.

جده
ملک
له

اقسام عرض

هیئتی که از نسبت یک شیء با شیء دیگری که منسوب به شیء اول است ایجاد می شود "نسبت متکرر"

- اضافه متشابه اطراف (دو طرف شبیه هم اند برادری و برادری)
- اضافه مختلف الاطراف (دو طرف شباهت به هم ندارند پدر و فرزندی)

اضافه

هیئت تدریجی و غیر قادر شیء موثر مادامی که اثر می گذارد)
حرارت مادامی که آب را گرم میکند)

فعل

اقسام عرض

هیئت غیرقار و تدریجی در شیء متاثر مادامی که در حال اثرپذیری است (گرم شدن آب مادامی که حرارت روی آن اثر می‌گذارد)

انفعال

عرضی که ذاتا نه قسمت پذیر است و نه نسبت پذیر

کیف

اقسام کیف

- (1) کیف نفسانی : عرضی مجرد که بر نفس عارض می شود (علم ، درد، لذت، شوق)
- (2) کیف مخصوص به کم : شکل و زاویه، منحنی بودن و راست بودن، زوج و فرد بودن
- (3) کیف استعدادی : مقاومت در برابر فشار خارجی
 - استعداد شدید برای پذیرش حالت نرمی (لاقوه)
 - استعداد شدید برای عدم پذیرش حالت سختی (قوه)
- (4) کیف محسوس : که با حواس ظاهری درک می شود.
 - مبصرات (دیدنیها)
 - مسموعات (شنیدنی ها)
 - مذوقات (چشیدنی ها)
 - مشومات (بوییدنی ها)